

یادداشت‌های سفر

زهرا امیدوار

یک سال بود که شوهرم رفته بود. سی خرداد ۱۳۶۰ ما رارها کرد و رفت. چند ماهی مخفی زندگی می کرد و بعد هم به خارج فرار کرد. من مانده بودم و سه تا دخترم. نوزاد ۸ ساله و ۱۱ ساله. سیاهترین سال رژیم خمینی رami گذراندم. باید زن بود و مادر سه دختر ریز و درشت که شوهرش فرار کرده و از بستگان دور و نزدیکش یک درمیان یا کشته شده اند و یا زندانی و یا فراری اند و مخفی تا فهمید «زندگی» در ایران خمینی سال ۶۰ چه معنی می دهد. من که فقط «می گذراندم». ولی نه به همین سادگی که می گویم. دو بار در آن سال خانه عوض کردم تا از تعقیب پاسداران در امان باشیم. یکی دو بار از محل حادثه گریختم. صبح تا شب و قتم را در صف ها می گذراندم تا خودم و بچه هایم راسیر کنم. بارها بخاطر یک قوطی شیر خشک به دوستان دور و نزدیک متوسل می شدم تا پس از بارها رفت و آمد و هزار پیچ و خم یک قوطی پیدا می شد. هر روز و هفته و ماه شاهد دستگیری و اعدام یا کشته شدن این یا آن آشنای دور و نزدیک بودم. خودم هم دیگر از زندگی داشتم سیر می شدم. امید زیادی برایم باقی نبود. فکر می کردم من هم دیر یا زود به چنگ پاسداران خمینی می افتم و می روم. باک هم نداشتم تا از این نوع زندگی خلاص شوم. ولی فکری سرپرستی سه تابچه ام آزارم می داد. من خودم طعم زن بودن در رژیم جمهوری اسلامی را چشیده بودم. دیگر سه دختر من در این رژیم چه باید می کشیدند - فکرش از هر شکنجه ای آزار دهنده تر بود.

تصمیم گرفتم هر جور شده بابچه هایم از ایران بیرون بزنم. به شوهرم متوسل شدم تا ترتیب کار را از خارج بدهد. مدتی مقدمات کار طول کشید تا راه افتادیم. یک کاروان شدیم. سه مادر و ۹ بچه (یک ساله تا سیزده ساله) و یک دختر جوان. ما که همه شوهرانمان قبلا رفته بودند خارج و خودمان مخفی و نیمه مخفی زندگی می کردیم. آن دختر هم مدتی مخفی بود و حالا از دست رژیم فرار می کرد. تا رومی به طور عادی رفتیم. مسافرت یک گروه زن و بچه همراه با چند نفر زن و مرد همراه سوء

ظن کسی را جلب نمی کرد. ولی در درون هر کدام از ما نگرانی موج می زد. هیچ نمی دانستیم چگونه این سفر به سر خواهد آمد. من مرتب گریه می گرفت. با این که قبلاً خارج زندگی کرده بودم دلم نمی آمد و طعم راترک کنم — من که یک زبان اروپائی می دانستم. می گفتند تودیکر چرا ناراحتی. نگرانی سفر، آزادی پس از آن، فکر همه آنهایی را که در جهنم خمینی پشت سر می گذاشتم باهم مخلوط شده بود و فکر مرا مشغول می داشت. ولی این افکار زیاد طول نمی کشید. بچه هایم هر کدام به جویری حواس مرا به خود جلب می کردند و کاری داشتند. هاله که حالا یک سال و خورده ای داشت مرتب از سر و کولم بالا می رفت و راحت نمی گذاشت.

به ارومیه که رسیدیم یک راست رفتیم مسافر خانه. فاصله زمان و مکان فکرها را کمتر کرده بود. بیشتر باهم حرف می زدیم و می خندیدیم. ماه رمضان بود و تابستان. موقع مناسبی برای سفر، بخصوص به ارومیه، نبود. نه رستوران، نه کافه و نه ناهار خوری هیچ جا باز نبود و مسافرت لطفی نداشت. فردای ورودمان برای فرار از هوای گرم و خفه مسافر خانه تصمیم گرفتیم به پارک شهر برویم تا بچه ها بازی کنند و سرو صدا و هیاهویشان که در آنجا هم مزاحم دیگران بود و هم وضع ما را مشکوک می کرد تمام شود. ولی آنجا هم بچه ها میوه می خوردند و یک پاسدار موتور سوار مرتب دور میزد و ما را زیر نظر داشت. آخر متوسل به باغبان پارک شدیم. او هم با پاسدار صحبت کرد و از قول او گفت که تظاهر به روزه خواری نکنند.

دوروز بعد راهنمای سفر ما سرو کله اش پیدا شد و قرار حرکت را گذاشتیم. فردا، بعد از ناهار ساعت ۳ دم میدان.... همه در میدان حاضر بودیم. من و سه بچه، فاطمه و چهار فرزندش، زری و دو بچه اش و پری. سرو صدا و ناراحتی بچه ها از گرما باعث می شد که این جمع در آن هوای گرم بعد از ظهر ماه رمضان خیلی در آن نقطه غیر عادی به نظر برسد. بعد از نیم ساعت راهنما رسید ولی چون وضع ما با آن ترکیب در آنجا مشکوک بود نتوانستیم همراهش برویم. قرار دیگری گذاشتیم. همه سوار شدیم تا به محل جدید رسیدیم و از آنجا باهم به یک ده نزدیک رفتیم. قرار بود در این نقطه لباس محلی بپوشیم و با وسیله نقلیه راهنما از آن نقطه حرکت کنیم. ولی باز شرایط مناسب نبود و رفت و آمدها مشکوک بنظر می رسید. مابدون تعویض لباس به سرعت برق سوار وانت سر پوشیده ای شدیم که اطراف آن شیشه داشت و از بیرون داخل آن دیده می شد. به ما گفتند هر جا اختار کردیم چنان خم شوید که از بیرون دیده نشوید. دختر چهار ساله زری تب شدیدی کرده بود و اسهال داشت. کف وانت نشسته بود و آهسته ناله می کرد. بچه یکساله من هم وحشت کرده بود و درست در جاهایی که باید خم شویم و ساکت بمانیم سرش را بالا می گرفت

و جیغ می زد. بقیه بچه ها که بزرگتر بودند کم و بیش می فهمیدند و علی رغم تنگی شدید جا و گرما آرامش خود را حفظ می کردند و هر چه می گفتیم بگوش بودند. این قسمت از سفر بیش از یک ساعت طول کشید. از منطقه تحت کنترل پاسدارها عبور کرده بودیم و به ده دیگری رسیدیم. شکل و شمای شهری ما اهالی ده راسخت متوجه ما کرده بود. نگرانی خودمان را از این بابت باراهنما در میان گذاشتیم گفت: «عیب نداره همه از خودمون هستند». سه چهار ساعتی در یکی از خانه ها ماندیم تا هوا تاریک شود. در این مدت گاهی صدای تک تیر می آمد ولی می گفتند عادی است. همه خوشحال و خندان بودیم و به این می اندیشیدیم که تا صبح به آن طرف مرز رسیده ایم و از این جهنم خلاص می شویم. زن صاحبخانه به پخت و پز و تهیه شام مشغول بود و بچه شیرخواره اش در گهواره گریه می کرد. من به بچه رسیدگی کردم و فاطمه برای آنها قند می شکست. بعد از شام حدود ساعت ۸/۵ گفتند حرکت کنید. وسایل را در گونی گذاشتند و بار اسبها کردند. اهالی ده که اسبها را فراهم کرده بودند هم جمع شده بودند. راهنما مقداری از ما پول گرفت و بقیه اش ماند تا اگر سالم رسیدیم تحویل بگیرد. اول بچه ها را سوار کردیم. هر دو تا روی یک اسب. زری و بچه مریش هم روی یک اسب سوار شدند. نوبت فاطمه و من رسیده بود. هاله را راهنما گرفت تا من سوار شوم که ناگهان صدای تیراندازی بلند شد. و پشت سرهم صفیر و آتش گلوله ها از بالای سرمان عبور می کرد. همه به هم ریختند. سه چهار تا اسب جلوتر راه افتاده بودند و در خم کوهها و در تار یکی شب اصلاً دیده نمی شدند ولی صدای شیهه اسب ها از همه طرف بلند بود. تا آنجا که من می دیدم همه از اسبها به زیر افتادند جز پسر شش ساله زری که محکم به گردن اسب چسبیده بود و جیغ می زد و چند تا اسب دیگر از سروکله اسبش بالا می رفتند. خواستم بروم جلو و او را پائین بیاورم ولی دختر ۱۲ ساله من که در تار یکی و وحشتزده مرا پیدا کرده بود ولم نمی کرد. فاطمه رسید و او را پائین آورد. تا این جا دو تا از بچه های فاطمه را هم پیدا کردیم ولی از دیگران خبری نبود. صدای تیراندازی کمتر می شد. اهالی ده همه به هم ریخته بودند و فرار می کردند و خود را می زدند و گریه می کردند. در همان ابتدای حمله راهنمایمان که هاله را در آغوش داشت گفت پاسدارها هستند بریزید توی خانه ها و خودش رفت. دیگر هاله هم نبود و از این که مبادا زیر لگد اسبها رفته باشد ناراحت و نگران بودم. در حالیکه به طرف خانه ها می دویدیم از هر کسی سراغ بچه را می گرفتم.

غروب آن روز باران آمده بود و بعد از تار یک شدن هوا باران بند آمده بود ولی خیلی سرد و نمناک بود. زمینها گلی بود و تا میچ پا در گل ولای فرو می رفتیم. در بدر

دنبال بچه های دیگرمان و سایر همراهی ها می گشتیم. اهالی ده به زبان کردی صحبت می کردند و هرچه ما از بچه ها سراغ می گرفتیم مقصودمان رانمی فهمیدند. بالاخره پسر بچه ای ما رابه خانه ای برد که هاله در آنجا آرام خوابیده بود و من از فکر این یکی راحت شدم. آن پسر بچه فارسی می دانست. رفت و برگشت که همراهیهای شما همراه با دونفر از اهالی اینجا دستگیر شدند. یکی از آنها توانسته از نیمه راه فرار کند و یک اسب هم گشته شده. این سؤال که بچه ها را کجا برده اند و آیا آنها سالم بوده اند یا زخمی باقی ماند.

زنی هراسان آمد و ما را از آن خانه بیرون کرد. گفت ممکن است پاسدارها برای دستگیری شما برگردند. از خانه و ده در شب تاریک و سرد و سراسر گلی رانده شدیم و تا کنار رودخانه ای که تا آنجا نیم ساعت پیاده راه بود دختر جوانی ما راهنایت کرد. همه مردان ده با حمله پاسداران فراری شده بودند. دختر راهنما در وسط دشت برادرش را صدا کرد و او از میان کوهها آمد. کمی فارسی می دانست گفت همین جا بمانید تا صبح ببینیم تکلیف چیست. زمینها خیس بود. یک دسته علف خشک را باز کرد تا بچه ها بتوانند روی آن دراز بکشند. مجموعاً هفت نفر بودیم. من و دو بچه. فاطمه با دو بچه اش و پسر زری. روی علف خشک فقط به اندازه بچه های بزرگتر جا بود. من و فاطمه درد و طرفشان قرار گرفتیم. من هاله را روی سینه ام خواباندم تا رطوبت زمین نخیش نکند. یک مرد نسبتاً مسنی هم یک پتو برای بچه ها آورد و تا سحر پیش ما ماند که تنها نباشیم. تا سحر پلک چشمم به هم نرسید. ترس از حمله مجدد پاسدارها بیش از ترس از مار و عقرب و حیوانات وحشی، بیدارم نگاه می داشت. به خاطر ندارم که به چه می اندیشیدم. به بچه ها که نمی دانستم چه بر سرشان آمده و آیا در همان لحظات تحت شکنجه قرار دارند یا نه. یابه همراهانی که ما راتا ارومیه آورده بودند و حال ممکن است همگی شان گیر افتاده باشند. یابه پدر و مادرمان در داخل ایران و یا به شوهرانمان در خارج از مرزهای آن یابه همه آنها و خودمان.

سحر بود که مرد رفت تا روشن نشده جایی مخفی شود و به ما هم گفت آن طرف کوه زاغه ای است که حتماً به شما پناه می دهند و آب و نان شما را فراهم می کنند. بچه ها را بیدار کردیم و راه افتادیم. چند ساعت رفتیم. از زاغه خبری نبود، غافل از اینکه باراه رفتن مایک روز طول می کشید تا به آن طرف کوه برسیم. بچه بغل و یک ساک وسایل اولیه مورد نیاز بچه مرا خسته کرده بود. فاطمه نیز از پادرد رنج می برد. آفتاب همه جا را گرفته بود و روز برخلاف شبش که خیلی سرد بود، آفتاب

داغی داشت. در کمرکش کوه نشستیم و نمی دانستیم چه کنیم و کجا برویم. دو ساعتی گذشت. بچه ها از تشنگی و گرسنگی ناآرامی می کردند. اگر راه را ادامه می دادیم ممکن بود به مشکلات بیشتری برخورد کنیم. احتمال گم شدنمان و یا از دست رفتن بچه ها زیاد بود. از این رو به محل شب قبل برگشتیم. از آن نزدیکی رودی می گذشت. رفتم از آب آن حداقل برای تهیه شیر بچه استفاده کنم ولی بارندگی شب قبل آب را چنان گل آلود کرده بود که حتی به درد دست شستن هم نمی خورد. چند نفری با اسب از آن طرف رود می گذشتند. هر چه فریاد زدیم و کمک خواستیم اعتنایی نکردند و رفتند. مستاصل شده بودیم و نمی دانستیم چه کنیم. ناگهان جوان شب قبل را که از صبح دنبال ما گشته بود دیدیم. جریان را که فهمید خیلی خوشحال شد که پنهان شده بودیم. ز پراپاسدارها صبح زود آمده بودند و تمام ده را بدنبال ما گشته بودند اما اهالی گفته بودند که ماشبانه رفته ایم. زری را همراه خود به ده آورده بودند که بچه اش را پیدا کند و معلوم شد که شب آنها را در همان پاسگاه محل نگه داشته اند و قرار بوده بعدا به ارومیه منتقلشان کنند. در ضمن نشنیدیم کسی در این جریان کشته یا لاقط زخم مهلکی برداشته باشد. جوان محبت کرد و با کمک خواهرش برای ما چای و نان آورد. گفت در ده هیچ مردی نیست که بتواند به رفتن شما کمک کند. پاسدارها تهدیدشان کرده بودند که اگر به ما کمک کنند ده را بمباران خواهند کرد. ولی می گفت پاسدارها شب جرات نمی کنند به ده بیایند و اگر ماما شب صبر کنیم شاید مردهای ده به خانه هایشان برگردند و کمکمان کنند. در طول روز چند نفر دیگر از اهالی ده به وسط دشت پیش ما آمدند. غمخواری می کردند، و دلداری می دادند و می رفتند که کمک بیاورند ولی دیگر بر نمی گشتند. دوتا جوان که می گفتند پیشمرگه هستند و فراری بودند علاقه زیادی به کمک به ما نشان می دادند ولی می گفتند کسی اسب در اختیارشان نمی گذارد. ما هم هیچ پول نداشتیم که اسب کرایه کنیم. چمدانهایمان هم شب قبل گم شده بود و به هر کسی می گفتیم، می رفت و می آمد که نیست. بعد از ظهر از پاسگاه نزدیک که بچه ها را دستگیر کرده بودند یک نفر خبر آورد که راهها را بسته اند و تحت کنترل دارند. هوا کم کم تاریک می شد و ماندن در بیابان هیچ فایده ای نداشت. ممکن بود روزها سپری شود و کسی کاری برای ما انجام ندهد. تصمیم گرفتیم به ده برگردیم. به خود اهالی ده نیز بدین شده بودیم. ولی از فرط استیصال برگشتیم و بهشان گفتیم که یا ما را به پاسدارها تحویل بدهند و یا کمک کنند تا به آن سوی مرز برسیم.

به خانه ای که وارد شدیم بلافاصله بچه ها وسط اطاق افتادند و خوابشان

برد. من هم که در تمام مدت از ارومیه تا آن موقع حتی یک پلک برهم ننهاده بودم مثل مرده ها دراز شدم. فاطمه با آنها مشغول صحبت شد. هیچ مردی درده نبود و زنهای بیچاره علییرغم دلسوزی که می کردند وحشتزده بودند و چون دستشان از زمین و آسمان کوتاه بود نه می توانستند ما را پذیرند و پنهان کنند و نه آدمی بودند که به پاسدارها خبر بدهند. بعد از نیم ساعت صحبت ما را از اطاقشان بیرون کردند و بچه های خواب را کشان کشان از اطاق بیرون انداختند. ما هم به ناچار در جلوی خانه وسط ده روی شاخه های بریده درختها نشستیم و سعی کردیم بچه ها را که گریه و زاری داشتند و شام غریبان ساخته بودند جوری آرام کنیم و بخوابانیم. ولی همه بچه ها می خواستند خودشان را به مادوتا بچسبانند و لااقل سرشان را روی پای مابگذارند - پنج بچه کوچک و بزرگ. زنهای ده باز دلسوزی کردند و پتوروی خاک انداختند و بچه ها را گرسنه و تشنه خواباندیم. چون از شب قبل آب و نان نخورده بودند کم کم خسته و گریان خوابشان برد.

زنهای ده دورمان حلقه زده بودند و بلند بلند برایمان گریه می کردند. سعی داشتیم در موقعیتی که پیش آمده توجهشان را بیشتر جلب کنیم ولی زبانشان را نمی دانستیم. فاطمه کمی ترکی می دانست که حرف می زد یک نفر برای دیگران ترجمه می کرد. روضه خوانی حسابی شروع شده بود و خلاصه وار گفتیم که ما و شما همه با خمینی مبارزه می کنیم و باید به یکدیگر کمک کنیم چطور شما ما را از خانه خود می رانید؟ بیچاره ها خیلی دلسوزی می کردند. در همین حین یکی از راهنمایان از گوشه ای پیدا شد و به اطاقش رفت. فوراً دنبالش دویدیم و گفتیم این چه وضعی است که برایمان بوجود آوردی. لااقل پول رابده تا اسب کرایه کنیم. گفت پولها پیش من نیست و پیش آن دیگری است و او هم فرار کرده ولی شما را الان سوار اسب می کنیم و می بریم. ولی ما چگونه می توانستیم به او اعتماد کنیم. می خواست با عجله ده را ترک کند و درست جواب نمی داد. بالاخره خبر آوردند که پیرمردهای ده دورهم جمع شده اند و تصمیم گرفته اند که ما را تا مرز ببرند. اعتمادمان را از دست داده بودیم ولی چاره ای نداشتیم جز این که صبر کنیم. ساعت یک بعد از نیمه شب چهار اسب آوردند بچه ها را بیدار کردیم و راه افتادیم. چمدانهایمان را که خیال می کردند پر از پول است و به این دلیل می گفتند گم شده آوردند. جلوشان باز کردیم و دیدند که به جز لباس و غذای بچه چیز دیگری نیست. بچه ها همه ناآرامی می کردند و حتی بزرگترین آنها سخت خسته بود و خوابش می آمد و گریه می کرد. باز زنهای ده ماچ و بوسه و خدا حافظی کردیم. از کوچک و بزرگ دعایمان می کردند و آرزوی به سلامت رسیدنمان

راداشتند. باورمان نمی شد ونگران بودیم ازاینکه دوباره گیربفتمین بخصوص که می دانستیم همه راهها بسته است. اطمینان دادند که ما را ازراهی می برند که فقط مال رو است وطوری می برند که کسی ما را نبیند. راه افتادیم. هنوز یک ساعت راه بیشترنرفته بودیم که یک جا راه بار یک شد. در یک طرف دره بسیار عمیق ودرطرف دیگر تخته سنگ بزرگی بود اسب من به آنجا که رسید به بغل کوه گیر کردولی توانست ازآنجا عبور کند. به فاصله ده قدم عقب ترازمن فاطمه که بار اسبش زیادتر وهاله نیز به بغلش بود حرکت می کرد. من به پشت سر نگاه کردم وخواستم فریاد بزنم که مواظب باشند ولی از ترس پاسدار جرئت نداشتیم صدایمان را بلند کنیم. ساکت شدم و امیدوار بودم اوهم راحت رد شود. ولی ناگهان صدای «یا ابوالفضل» فاطمه بلند شد. اسب سوار همراهش پرید پائین و او و اسبش را از سرنگون شدن بدره نگهداشت. قلبم از حرکت ایستاد و دست و پاهایم به لرزه افتاد. فاطمه هم بدتر ازمن بود. اما هیچ بروز ندادیم. زیرا نباید حتی باهم حرف می زدیم. تا نزدیکیهای سحر سوار بر اسب حرکت می کردیم تا به محلی در شکاف میان دو کوه رسیدیم. گفتند قرار است راهنمایان از اینجا شما را تحویل بگیرد. ما بچه ها را روی زمین در پناه یک تخته سنگ بزرگ خوابانیدیم و رویشان را با جل اسبها پوشانیدیم. همگی نزدیک بود یخ بزنیم. من و فاطمه فقط توانستیم یک چرت بخوابیم. هفت ونیم صبح همه پاشده بودند. آفتاب همه جا را گرفته بود و از راهنما خبری نبود. هاله بیدار شده بود و شیر می خواست. نه آب داشتیم و نه نان. یکی از همراهانمان که محل رامی شناخت رفت از ده مجاور چای بیاورد. هاله خودش را تا شانه اش خیس کرده بود (شاید در اثر سرمای شب) و در هوای سرد صبحگاهی نمی توانستم عوضش کنم. او را همانطور در کاپشن و لباس پوشاندم تا اینکه هوا گرمتر شد و عوضش کردم. همراه ها می خواستند برگردند و ما در میان کوه می ماندیم اگر راهنمایان نرسد چه می شود؟ نگرانی و ترس و ناراحتی همه ما را گرفته بود و گریه می کردیم. نگرانی سرنوشت بچه ها و همراهانمان که اسیر شده بودند، نگرانی آشنایانی که در تهران داشتیم و از همه بدتر نگرانی بچه هایی که پیش خودمان بودند و با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم می کردند. پسر زری گریه می کرد و مامانش رامی خواست. تا ساعت ۸ و ۹ از راهنما خبری نشد. در این حال واحوال چند اسب سوار ازدور پیدا شدند و کم کم به ما رسیدند. همزمان با آنها چای و نان و پنیر هم از ده مجاور رسید. به هاله شیر دادم و به بقیه بچه ها هم نان و پنیر. من هم یک لقمه به دهان گذاشتم و به زحمت قورتش دادم و از برداشتن لقمه بعدی منصرف شدم.

دو نفر از همراهانمان جریان ما را برای اسب سوارها تعریف کردند ولی آنها

باورشان نمی شد که مایول نداشته باشیم. بعد از مدتی قبول کردند که فقط موجودی نقدی دونفر همراه مارا بگیرند و ما راتا مرز برسانند. آن دومرد مهر بان کرد دوازده هزار تومان رو بهم در جیبهایشان داشتند. تمامی آنها به اسب سوارهای جدید دادند تا مارا به مرز برسانند. محبت و انسانیت آن دوباز مارا به گریه انداخته بود و نمی توانستیم حرفی بزنیم. هرچه کردیم که آدرسشان را بدهند تا بعد پولشان را بفرستیم قبول نکردند. حتی راضی نبودند اسمشان را هم بگویند. فقط برای راحتی خاطر ما گفتند اگر بعدا راهنمایان را دیدیم (که حتما می بینیم) این پول را از او می گیریم. یک بار دیگر به ما اطمینان دادند که ما این اسب دارها را می شناسیم و اطمینان داشته باشید که می رسانندتان. بعد جدا شدند و رفتند.

قرار شد راهنمایان جدید ما را به ده... نزد برادر راهنمای اولی که پولها را گرفته بود ببرند زیرا حدس می زدند که وی پیش برادرش باشد. همان صبح راه افتادیم و تا غروب با اسب می رفتیم. روز خیلی سختی بود. در ابتدای حرکت پرسیدیم که چقدر در راه هستیم ولی انگار اصلا وقت و ساعت نمی شناختند. فقط می گفتند زیاد طول نمی کشد. از این جهت هیچ آب و نانی برنداشتیم. بعلاوه، گفتند سر راه آب و نان هم هست. ولی پس از ساعتی در آفتاب سوزان تابستان بچه ها تشنه شده بودند و تار سیدن به چشمه مسافت زیادی مانده بود. یک شیشه کوچک آب جوشیده برای هاله بود که پستانکش را برداشتم و بچه ها هر کدام لبشان را تر کردند. یک ساعت دیگر نگذشته بود که دوباره بچه ها و حتی بزرگها از تشنگی بی حال شدیم. نوید دادند که کمی جلوتر چشمه ای است و تا نیم ساعت دیگر می رسیم. بعد از مدتی به چشمه ای رسیدیم. بچه ها با شادی از اسبها پائین پریدند و بطرف چشمه دویدند ولی چشمه ذره ای آب نداشت و بکلی خشک شده بود. بچه ها که شدیداً تا آنجا تشنه و آفتاب سوخته شده بودند ناامید و آهسته و سر بریز بر گشتند و باز سوار شدیم و راه افتادیم. بالاخره به یک چشمه آب رسیدیم که آبش خورش به اندازه یک کاسه کوچک بود. از سر شیشه شیر بچه کمک گرفتیم. با سر شیشه از چشمه آب برمی داشتیم و یک به یک می نوشیدند. حدود نیم ساعت آب خوردن ما طول کشید. تشنگی بچه ها که بر طرف شد سرو صدای گرسنگی شان بلند شد. خدایا دیگر این را چکار کنیم. در ساک هاله نصف فنجان «سلاک» خشک وجود داشت. توی یک نایلون ریختم و آب به آن اضافه کردم و پنج بچه از میزده سال تا یک سال شریکی آن را خوردند و به به کردند. دوباره حرکت کردیم و بعد از ظهر به چادرهای بیلاقی یک دسته از عشایر کرد رسیدیم. آنجا به ما نان و ماست دادند. نان و ماست تازه. گفتن ندارد که چقدر خوردیم و چقدر خوشمزه بود. فکر می

کنم تا عمر داشته باشیم فراموشمان نشود. خواستم شیر برای هاله درست کنم. ساکش گم شده بود. ای وای این دیگر چه مصیبتی است این بچه که نمی تواند نان خشک گاز بزند. ناراحتی ام قابل وصف نبود. یکی از اسب سوارها رفت بپیمند شاید ساک را توی راه پیدا کند. یک ساعت گشت و پیدا نکرد بیچاره شده بودم. ماتم مارا که دهاتیها دیدند یکی رفت و شیشه بچه خودش را آورد و قرار شد شب که به ده نزدیک رسیدیم یکی برایش از آن ده بخرم و بفرستم. حرکت کردیم. ولی در آن حول و حوش هیچ آبادی نبود. و من هم چنان مدیون محبتهای بی شائبه آن زن ماندم. در تمام طول راه از تیغ کوهها حرکت می کردیم و اسب سوارها چنان با دقت و آرامش مارا می بردند که پاسدارهایی که پائین کوه بودند و پایگاههایشان هم دیده می شد به ما شک نبرند. به ما گفته بودند در آن ده مرزی معروف، گروههای سیاسی مختلف هستند و ده در اختیار آنهاست و از پاسدار خبری نیست. آشنا داشته باشید به راحتی از مرز عبورتان می دهند.

همانطور که می رفتیم رسیدیم به یک چادر و تعدادی افراد مسلح ملبس به لباس پاسداری. برای چند لحظه بند دلمان پاره شد و گفتیم همه چیز تمام شد. تصور ما آن بود که در ظرف مدت کوتاهی به آن ده معروف می رسیم و حالا... نزدیک که شدیم یک نفر جلو آمد و گفت این منطقه تحت کنترل ماست، شما کی هستید و چکار دارید؟ خودشان را پیشمرگه «ارتش دهائی بخش» معرفی کردند. ما چرا را از سر تا ته تعریف کردیم. دو نفرشان همراه ما شدند و تا ده معروف ما را رساندند. اما در آن ده از برادر راهنما خبری نبود. از هیچ گروه سیاسی دیگری جز چند نفر از افراد مسلح ارتش آزادیبخش نیز در آن ده خبری نبود. از ما خواستند که به چادرهای آنها برویم. ما هم که پناه و چاره دیگری نداشتیم. اسب سوارهای همراهمان از آنجا از ما جدا شدند. یک بار دیگر بر اسب سوار شدیم ولی این بار اسب سواری خیلی کشنده بود. بچه ها هم هیچکدامشان نمی خواستند سوار شوند و ترجیح می دادند پیاده بروند. ولی راه زیاد بود و نمی شد. بچه کوچک من به شدت از اسب بیزار شده بود و گریه می کرد. آخر یک صبح تاشب بجای خوابیدن و بازی کردن روی اسب نشسته بود. خوشبختانه سه ربع ساعت بیشتر طول نکشید تا به پایگاه آنها رسیدیم. به محض ورود یک عده از سربازها دویدند و برایمان کاپشن و پتو و دیگر لوازم را آوردند. چادری خالی کردند و در اختیارمان گذاشتند. بعد از مدتها غذای گرم خوردیم. سرهنگ فرمانده پایگاه پشیمان آمد و امیدواری داد که کارمان را درست می کند و گفتند امشب را راحت بخوابید. اینجا در دست ماست و از پاسدار خبری نیست. و از اینکه ما باید غذای سربازی بخوریم عذرخواهی کرد. غافل از اینکه این

غذای گرم چه نعمت بزرگی برای ما بود.

یکی از خانهای محلی هم با چند نفر اسکورت همراهش که رابطه نزدیکی با ارتش آزادیبخش داشت آمد. حال و احوال ما را دید و پرسید و قول داد توسط افرادش از زندان ارومیه حال و احوال بچه ها را خبر بیاورد. دوازده روز بعد خبر آوردند که همگی آنها سالم و در زندان ارومیه هستند.

روزهای بعد سرهنگ افرادی را به ترکیه می فرستاد تا شوهر من یا فاطمه را پیدا کنند. بالاخره پس از پنج روز که هر روزش مثل سالی بر ما گذشت — زیرا به آنها نیز نمی توانستیم اطمینان کنیم و عاقبت کارمان رانمی دانستیم — در یک بامداد شوهر فاطمه آمد و ما را به آن سوی مرز برد.

آن عده از ما که دستگیر شدند به تدریج بعد از مدتی آزاد شدند. آنچه بر آنان گذشت بطور خلاصه در اینجا می آورم.

وقتی تیراندازها شروع شد همگی از اسبها به زمین افتادند و به دستور پری همه روی زمین دراز کش کردند. بعد از خاتمه تیراندازی پاسدارها دورشان حلقه زدند و همه را که سرپا گلی شده بودند دستگیر کرده، بایک وانت به پاسگاه محل می برند. در یک اتاق زندانی شان می کنند. دستگیرشدگان همه زن و دختر بودند. زری و دختر ۴ ساله اش. دو دختر ۸ و ۱۱ ساله فاطمه، پری و دختر ۹ ساله من. اتاق بی نهایت کثیف بود و یکی دو پتوی کف آن از کثافت و آشغال پوشیده بود. می گفتند حتی زندانهای بعدی تمیزتر از این اتاق پاسگاه بودند. بچه ها به خاطر ترس و وحشت حمله و دستگیری مرتب احتیاج به توالت رفتن داشتند و پشت سرهم از بزرگترها می خواستند که آنها را ببرند مستراح و این باعث غرغر محافظین آنها می شد. روز بعد به پاسگاه دیگر و بعد از دوازده روز به ارومیه منتقل شده اند. در مراحل و پاسگاههای مختلف بازجویی شده اند. یک بار هم بچه ها را بازجویی کرده اند.

در ارومیه به آنها اجازه دادند که به خانواده خود خبر بدهند. خانواده ها به ارومیه آمدند و پدر بزرگ بچه های ما برای تحویل گرفتن آنها مراجعه می کند و با جواب «باید مادرشان بیاید تا تحویل بدهیم» رو برو می شود. مدت سه هفته بچه ها رانگه می دارند و وقتی از دستیابی به ما ناامید می شوند آنها را مرخص می کنند. یک بار به آنها گفته بودند که مادرانتان که با چند مرد همراه بوده اند سرمرز در زد و خورد دستگیر و یا کشته شده اند. بچه ها پرسیده بودند مادرانمان زنده هستند یا نه؟ جواب شنیده بودند که نمی دانیم. این حرف بچه ها را بشدت ناراحت کرده بود و دستجمعی در زندان با آهنگ «خانم حنا» می خوانده اند. مامان جانم مامان

جانم نکته کشته باشند کجائی؟ و گریه می کردند. بیچاره پری راشدیدا ناراحت کرده بودند. زری هم که از روز اول کارش فقط گریه وزاری بود گریه اش شدت گرفته که حتما پسر من هم کشته شده. ولی بعد از مدتی که این حربه هم کاری نیفتاده و نتوانسته اند چیزی اضافه تر از زبان آنها بکشند دروغ خود را فاش کرده اند و آن وقت بچه ها آرام شدند.

آزادی بچه ها بعد از سه هفته به همت پدر بزرگ و مراجعات مکرر به مقامات زندان صورت پذیرفت ولی پری وزری همچنان ماندند تا پس از مدتی بی گناه شناخته شده و با قید ضمانت آزاد شدند. یک سال دیگر مخفی در ایران زندگی کردند و برای بار دوم آنها باز با مسایل و مشکلات فراوان موفق به فرار از ایران شدند.



پدریت غاصب :

منشأ تفکر لیبرال

مستشرق و ویشه

زنان

کمال ایتاج از :

Jean Outeau
P.O. Box 1064,
Snowdon Station,
Montréal, Canada
H3K 3Y2

دکتر آزاده آزاد

بها : ۵ دلار کانادا

خاطرات تاج السلطنه

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)،

سیروس سعدوندیان

تاریخ نشر ایران، تهران، ۱۳۶۱

نقد کتاب

خاطرات تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه، همانطور که در آرشيو این شماره آمده است، تاریخ زندگی اوست «از بدو تولد الی متارکمی یا شوهر». در مقدمه نقد گونه جامعی که منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان بر این کتاب نگاشته اند آمده است که جنسیت نگارنده اثر، مقام و منزلت اجتماعی وی، و هم چنین شرایط فرهنگی سیاسی زمانه ای که نگارنده در آن زندگی می کرده است، محتوای تاریخی اثر را از اهمیت خاصی برخوردار می کند. بدان معنی که تاج السلطنه که شهزاده ای است از پردگیان حرم سلطنت در پرتو و به سبب امنیت جانی و مالی منتجع از مقام اجتماعی خویش از آزادی بیان قابل ملاحظه ای برخوردار است. همچنین این اثر نمونه ای است گویا از برخورد فرهنگ غرب و شرق در آن مقطع زمانی. در سال ۱۲۹۲ شمسی معادف با سال ۱۳۳۲ قمری که تاج السلطنه شروع به نگارش خاطرات خود می کند (در این زمان نگارنده سی و یکساله بوده است) فضای سیاسی ایران فضای شکوفائی است. بحث مشروطیت، برابری، آزادی و نوگرایی ناشی از نفوذ فرهنگ غرب، سخن غالب آن روزگاران است و تاج السلطنه تحت تاثیر چنین شرایطی و همچنین در پرتو آزادی بیان حاصل از امنیت جانی و مالی قادر به انتقاد از وضع موجود است.

نفوذ فرهنگ غرب و تجدید طلبی توأم با آن نمود چشمگیری در شیوه نگرش نگارنده نسبت به موقعیت اجتماعی زنان دارد. در این کتاب نه تنها تأکید بر شرایط غیر انسانی زندگی زن ایرانی آن زمانه می شود که «از نوع انسان مجزا شده و جزو بهائیم و وحوش هستند» و «در زیر یک زنجیر اسارت و یک فشار غیر قابل محکومیت، اغلبی سرودست شکسته، بعضی ها رنگ های زرد پریده، برخی گرسنه و برهنه» روزگاری می گذرانند، بلکه نگارنده به علت آشنائی با ادبیات و معارف غربی راه حل هایی نیز برای به زیستن به زنان پیشنهاد می کند که از آن جمله اند: برداشتن حجاب، بدست آوردن حقوق مدنی خود مانند زنان اروپایی و «آمریک»، آشنایی با علم و معارف، شرکت در کار و فعالیت تولیدی. نمونه هایی از نظرات اصلاح طلبانه وی در رابطه با مسئله زن در آرشیو این شماره آمده است و بدین سبب لزومی نیست که مجدداً در اینجا تکرار شوند. البته تاج السلطنه گهگاهی علت معلول را باهم می آمیزد و چنین می انگارد که فقدان حقوق مدنی برای زنان به علت حجاب است در حالیکه حجاب خود معلول نبود جامعه و حقوق مدنی است تا علت بر آن.

نگارنده در نگرش به خویشان و دیگران مهمترین عامل سازنده را محیط خانوادگی و تعلیم و تربیت اولیه در خانه و مدرسه می داند و به خصوص به نقش مادر در تعلیم و تربیت دوران کودکی تأکید فراوان دارد. در تجزیه و تحلیل برخی از صفات غیر نیکوی خود چون لجبازی، خودسری و تکبر اشاره به نبود تربیت و دلسوزی مادرانه در دوران طفولیت می کند چه که به رسم موجود زمان، زنان حرم فرزندان خود را از ابتدای تولد به دایه و خواجه باشی می سپردند و این دایگان که معمولاً کنیزهای «زرخرید» سلطان بودند، به اضافه خواجه باشی ها، نه تنها به علت شرایط و موقعیت اجتماعی خود «دروادی چهل نشوونما یافت» و واقعاً «ح» را از «ب» تمیز نمی دادند بلکه وظیفه داشتند «مردم را به تعظیم و تکریم این بچه ی شیرخواره امر» کنند. از این قرار «خیلی لجوج و خودسر بودم و اطاعت هیچکس را نمی کردم... زیرا از وقتی عقلم می رسیدومی فهمیدم، تمام را جز تکریم و تواضع چیزی ندیده و هر چه خواسته بودم برایم موجود بود».

تاج السلطنه را در هفت سالگی به مکتب فرستادند گرچه او علاقه ای به مکتب و معلم نشان نداد (رجوع شود به آرشیو). نگارنده در جوانی و به خصوص از هیجده سالگی به بعد به تحصیل دانش و هنر به طور جدی علاقه پیدا می کند و به آموختن موسیقی، نقاشی، تاریخ و زبان و ادبیات فرانسه می پردازد و این آموزش در شیوه جهان نگری او تأثیر فراوانی می گذارد. تاج السلطنه در نه سالگی به نامزدی حسن خان شجاع السلطنه درآمد و در سیزده سالگی وی را به عقد او درآوردند. نارضایی تاج السلطنه از این پیوند که علیرغم خواست او بوده است در سراسر خاطرات منعکس است. مثلاً در توصیف روز شیرینی خوران خود این طور می گوید: «خوب به خاطر دارم که در زیر رحمت بزرگ و سنگینی جواهرات نزدیک

به مرگ بودم و مکرر به این روز شوم لعنت و نفرین می نمودم.... بیچاره من که مثل اسیر و کنیز، با جواهرات و تزئینات ظاهری فروخته شدم؛ درحالتی که هم این شوهر را ندیده و به اخلاق او عادت نداشتم، بلکه این انیس و مونس تا آخر عمر را خیالی قبول کرده، در مخیله‌ی خود فقط اسم شوهر را پرورش داده بودم... من باید شوهر کنم به هزار خوانچه شیرینی و میوه و پنج شش سینی طلا و نقره و جواهرات و مروارید و تقریباً چندین بسته پاکت های در بسته مهور اسکناس. آه نگو! از بدبختی های بزرگ انسان همین است که باید به میل پدر و مادر زن گرفته، شوهر نماید. درحالتی که برخلاف عقل و مغایر قانون و بسیار عجیب است» (ص ۲۸-۲۹). در حقیقت خاطرات تاج السلطنه بیان غمناک زندگی زنی است که با وجود تعلق به طبقه حاکمه حقی در تعیین زندگی زناشویی خود نداشته است.

زندگی تاج السلطنه و شوهر از همان اوایل ازدواج «مرکب بود از دلشنگی، گریه، کتک کاری». شوهر نه تنها «بچه خود سر خسته کننده ای بود» که لجوج و سرکش و لالایی بارآمده بود بلکه مرد عیاش و هرزه ای بود که از پسرهای جوان «بی اندازه محظوظ می شد».

در ضمن نگارنده زن بسیار زیبایی نیز بوده؛ چه قبل از آنکه به عقد شوهر درآید و چه بعد از آن، مردان بسیاری به او عاشق بودند. این عشق های ناکام با لذتی دردانگیز و در قالب رمانتیکسم قرن نوزدهم اروپایی در خاطرات مطرح می شوند گرچه ترس از عواقب عشق که در آن دیار و روزگار قضیه ای است حرام و ممنوع لذت دوست داشتن و دوست داشته شدن را به ترس و کابوس مبدل می کند. مثلاً در یازده سالگی یعنی قبل از آنکه به عقد شوهر درآید توسط یکی از زنان حرم مطلع می شود که مرد جوانی سخت به او دل بسته است. توصیف شبی که این جوان عشق خود را مستقیماً به او بروز می دارد به این شکل آمده است: «من تا آن شب، به این اندازه در رنج و زحمت خود را ندیده بودم. نگاه های این جوان مرا مسموم می کرد... من هیچ وقت از نگاه کردن به این جوان خائف و هراسان نبودم، و همیشه آزادانه به او نگاه می کردم. ولی از این شب خیلی ترسناک بودم از نگاه کردن به او... زیرا که احساس می کردم یک صاعقه و طوفان عظیمی را که در وجود من شروع به ظهور کرده بود... درین بین سیدگلی که دسته گل زیادی در و بود در دست این جوان و به تمام خانم ها دانه دانه تقدیم می نمود. تا اینکه نزدیک من رسید. ایستاده و گفت بایک صدائی که به زحمت شنیده می شد «آه! ماه بگیر این دسته گل و بگذار در نقطه ای که همیشه برضد من متحرک است». دسته گل را بردست من داد. من مبهوت و بی اراده به این جوان یک نگاه مجنونانه کرده و گفتم «با من تکلم نکنید!». گفتم «اطاعت می کنم» و یک مشت گل های الوان که در دست داشت، زیر پای من پراکنده کرد، رفت... من نمی توانم به شما احساسات آن دقیقه‌ی خود را بنویسم. همین قدر می دانم که: این دسته گل در دست من، به قدری سنگین شد که به روی زمین افتاد. و من در اطراف، بیابان

های پرآتش و خیال مشتعل تصور کرده، گاهی هیاکل موخشر می دیدم که از وسط آتش با صدای مهیب و خشن مرا دعوت کرده، گاهی چنین تصور می کردم که مرا زجر و شکنجه می نمایند.» (ص ۴۰)

با آنکه احداث روابط عاشقانه تا آنجا که در این کتاب آمده است از نگارش نامه و آه های عاشقانه تجاوز نمی کند، عشق و لرزه های آن، هرآنگاه که در خاطرات مطرح می شوند با حس گناه و وحشت همراه است و این تعجب آور نیست چه که در آن دیاردوزخ های این جهانی و آن جهانی راه عشق را به چشمه مبارشادی و زندگی بسته اند. از زندگی شخصی نگارنده که بگذریم این خاطرات هم چنین منعکس کننده سقوط و زوال سلسله قاجار است.

تاج السلطنه به علت علاقه فراوان به پدر با عشق و محبت از او یاد می کند و با آنکه اعتراف دارد پدر تاجدار او «اگر آن قدر زن هارا دوست نمی داشت و آلوده به لذت دنیوی نشده، تمام ساعات عمر مشغول سیاست مملکت و ترویج زراعت و فلاحت می شد، چقدر امروز به حال ما مفید بود» (ص ۱۶ و ۱۷)، با اینحال شخص ناصرالدین شاه را در بیشتر موارد مقصر نمی داند «زیرا که این بیچاره یک نفر بود و بیش از این نمی توانست، و اگر به او فرصت داده بودند، در جشن قرن به رعیت آزادی داده و اساس مشروطیت محکمی برای ایران فراهم کرده، و این صدراعظم را در پارلمان ملی به حکم قانون تقصیراتش را ثابت و به قتل می رسانید» (ص ۵۱). ادعای تاج السلطنه در مورد مشروطه خواهی ناصرالدین شاه خود مورد سؤال است زیرا لااقل تا کنون صحت این ادعا توسط اسناد تاریخی ثابت نشده است. بهر حال خورده گیریهای نگارنده از دوره ناصری بیشتر متوجه اطرافیان ناصرالدین شاه و به خصوص صدراعظم او امین السلطان می شود تا متوجه خود او. در مقابل تاج السلطنه لبه نیز انتقاد خود را متوجه جانشین پدر، مظفرالدین شاه می کند که «به یک سرعت فوق تصویری خرابی ایران را کمر بست». به خصوص تاکید بر خزانه خالی مملکت در زمان مظفرالدین شاه و قرضهای فراوانی که او از خارج گرفت می شود و نگارنده یادآور می شود که این قرضها هیچ نوع اثر مثبتی برای آبادانی مملکت نداشت چه که این پولها صرف خرید اشجار و اجناس بیپوده از فرنگستان شد. «از آن جمله: خرید درخت های قوی هیکل است که به مبالغ زیاد اکتیاف کرده، و با زحمت فوق العاده و کرایه ی زیاد می فرستند، و تمام به سرحد نرسیده، خشک می شوند. و باز لوله های آهنی است که به وفور، مجسمه های بزرگ، اسباب های بی ربط که تمام در فرج آباد امروز عاقل و باطل افتاده است» (ص ۸۷).

همچنین تاج السلطنه در مورد بسیاری به شرح بلاهت، بیکارگی و آخوند مسلکی مظفرالدین شاه می پردازد که از آن جمله است اشاره نگارنده به سفرنامه ای که این شاه در یکی از سفرهای خود به پاریس نوشته است:

«امروز که روز پنجشنبه بود صبح رفتم آب خوردیم، پس از آن، آمده قدری گردش

کردیم. چون یک قدری از آب ما باقی بود، دو باره رفته خوردیم. پس، رازان آمده، در یک قهوه خانه نشسته، چایی خوردیم. بعد از آن پیاده به منزل آمدیم. فخرالملک [و] وزیر دربار آنجا بودند. قدری گوش فخرالملک کشیده، سربه سر وزیر دربار گذاشتیم. پس از آن، وزیر دربار تلگرافی به ما داد که درو، تفصیل عمل کردن بواسیر آقای صدیق الدوله بود. خیلی خوشحال شدیم. ناهار کرده، استراحت کردیم. چون شب جمعه بود، آسید حسین روضه خواند، گریه کردیم. نماز ادا زلزله خوانده، خوابیدیم.» (ص ۸۹)

با آنکه نگارنده در موارد بسیاری تاکید بر بی عرضگی و بی لیاقتی مظفرالدین شاه در مقایسه با سلطان ماضی دارد. با این وجود فساد، سقوط و زوال دربار ناصری در این کتاب نمایان است. مثلاً چندی قبل از قتل ناصرالدین شاه به دست میرزا رضای کرمانی، این شاه که هشتاد زن و کنیز داشت دیوانه وار عاشق دختر دوازده ساله ای می شود که خواهر یکی از زنان اوست و به علت حسادت این زن، که در ضمن از زنان پر قدرت حرم است، رابطه میان شاه و دختر دوازده ساله با مخالفت و اشکال تراشی شدید این زن رو برو می شود. این قضیه ذهن شاه را سخت مشوب و مشغول می کند و تنها اشتغال خاطر اومی شود و این در حالی است که «مملکت در حال نزاع، تمام رعیت بیچاره مفلوک، حکام با منتهای قدرت مشغول ظلم و جور» و مردم آن چنان دلخون و جری بودند «که از تمام چهره ها آثار نارضایتی هویدا بود. می رفت که صدای رعد آسای ملت اساس سلطنت را متزلزل و نابود ساخته، خود را از فشارهای پی در پی خلاص نمایند... در تمام این هیاهو و این همه معاند و وطن خراب کن پدر بیچاره من هم غرق عشق و گرفتاری داخلی» (ص ۴۹-۴۸).

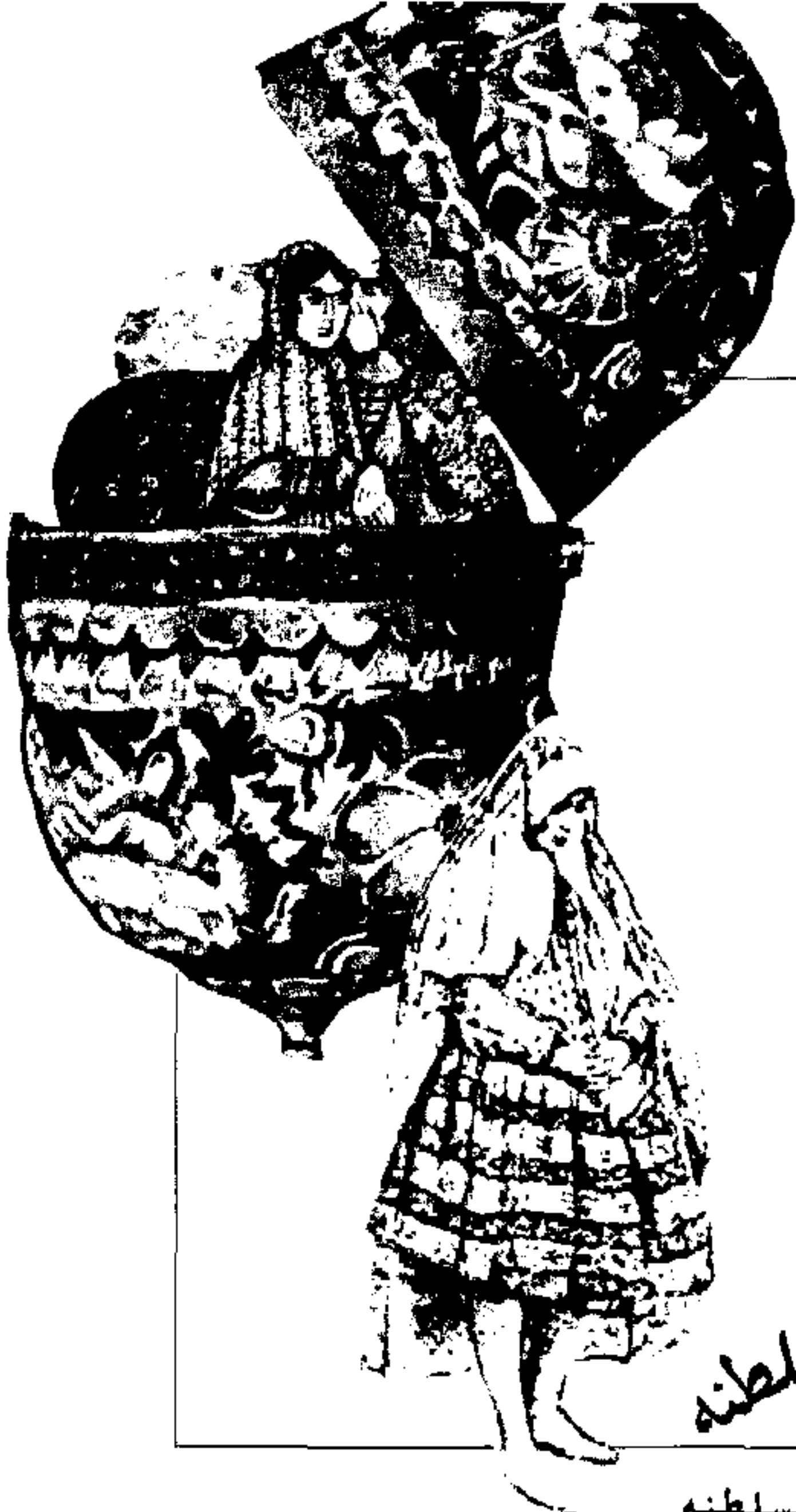
یعنی در همان زمانی که جور و ظلم حکومت زمینه های اساسی انقلاب مشروطه را فراهم کرده بود (با آنکه انقلاب مشروطه در زمان مظفرالدین شاه اتفاق افتاد ولی زمینه های اصلی آن در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد) ناصرالدین شاه را تنها مشغله خاطر عشق به کودکی دوازده ساله است.

در این کتاب همچنین اشاره به سرگرمی ها و دلخوشی های غریب ناصرالدین شاه می شود که از آن جمله است علاقه بیش از تصور او به یک گربه. به واسطه رشک و حسادت میان زنان حرم، ناصرالدین شاه «نمی توانسته است عشق و میل خود را به زن یا اولاد خود در موقع بروز و ظهور بیاورد» و از آنجایی که هر انسانی به یک نفر دوست نیازمند است این شاه «به واسطه ملاحظه ی زن ها، این حیوان را طرف عشق و محبت قرار داده، او را بر تمام خانواده ی خودش ممتاز می سازد». نه تنها عکس این گربه در تمام عمارات سلطنتی دیده می شد بلکه «این گربه زینت داده می شد به انواع اقسام چیزهای نفیس قیمتی؛ و پرورش داده می شد با غذاهای خیلی عالی. و مثل یک نفر انسان، مستخدم و مواجب بگیر و مواظبت کننده داشت» (ص ۱۵). بعد از آنکه زنان حرم در اثر حسادت گربه را دزدیده و در چاه عمیقی سرنگون ساختند عشق شاه متوجه منیجه یا منجک، کودکی که با گربه

آرشیو

□ آرشیو «نیمه دیگر» در برگیرنده مطالب و اسناد تاریخی درباره تجربیات و فعالیت‌های زنان ایرانی در طول تاریخ خواهد بود. هدف از ایجاد این آرشیو آن است که از طریق جمع آوری و انتشار اسناد، مدارک و مطالب تاریخی و تحقیقی، زمینه آگاهی عموم زنان ایرانی از موقعیت زن ایرانی در دوران‌های مختلف فراهم آید و به محققین جنبه‌های مختلف مسئله زن در ایران کمک باشد. از این رو سعی بر این خواهد بود که هر مطلب و سند و مدرک تاریخی، تنها با توجه به اهمیت آن در روشن کردن گوشه‌ای از موقعیت زنان و افکار و اعمال سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آنان انتخاب و درج گردد. بدون شک غنی‌تر ساختن آرشیو «نیمه دیگر» محتاج کمک‌ها و راهنمایی‌های اهل تحقیق است و از این رو چشم انتظار به دریافت اسناد و مطالب تاریخی و تحقیقی از جانب آنان داریم. اسناد و مطالب دریافتی با ذکر نام فرستنده انتشار خواهند یافت. آرشیو این شماره از مطالبی که در حال حاضر در دسترس‌مان بوده است تهیه شده، به بخشی از احوال و افکار تاج السلطنه (متولد ۱۳۰۱ ق) اختصاص دارد.

تنظیم آرشیو این شماره از ناهید یگانه است.



تاج السلطنه

خاطرات تاج السلطنه
به کوشش:

منصوره اتحاديه (نظام مافی)

وسپروس سعد وندیان

نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱.

شرح حال تاج السلطنه:

تاج السلطنه در سنه ی ۱۳۰۱ هجری قمری، از صلب ناصرالدین شاه قاجار و از بطن توران السلطنه تولد یافت. مادرش از قجران بود و دختر عم پدر. از او تولد، علی الرسم، به دایه اش سپردند؛ و در هفت سالگی، به مکتب فرستادند. تحصیلاتش به جایی نینجامید؛ چرا که، «اخلاق بد و خودسری و عدم اعتنای» وی به معلم، معلم را ناچار از آن داشت که «از معلمی صرف نظر نموده و نقال» شود. چه، «معلم اگر می خواست به درشتی و ضخامت و ترس» وی رامطیع سازد، «دده جان راضی نشده» او را «منع می کرد». دوسالی بدین بر نیامد که از مکتب خانه خارج گشته، به نامزدی حسن خان شجاع السلطنه، پسر محمد باقر خان سردار اکرم، درآمد؛ در سنه ی ۱۳۱۴ و یرا بدو عقد بستند. این پیوند اما، از آن روی که ناخواسته بود و علی رغم تمایل، سرانجام به متارکه منتهی گشت. در عهد شباب، و به رغم بیزاری نخستین وی از تحصیل، به اکتساب معارف راغب گشته، به آموختن موسیقی، نقاشی، زبان فرانسه، و مطالعه ادبیات، تاریخ و فلسفه دل بست. این دلبستگی نیز، به رغم عدم تعمیق مطالعات، در شیوه تفکرویی سودمند افتاد. خاطرات تاج السلطنه، تاریخ حیات اوست از بدو تولد الی متارکه باشوهر. نگارنده در آغاز اثر، که دیباچه مانندی است و افتتاحی بر بیان واقعات سنوات عمر، سبب تحریر خاطرات را خواهش معلم و پسر عمه خویش ذکر می کند.

خاطرات تاج السلطنه، مورخه یوم دوشنبه، ۱۹ ربیع الثانیه، سنه ۱۳۴۳.ق.

معلم من! اگر زن ها درین مملکت، مانند سایر ممالک آزاد بودند و حقوق خود را مقابل داشته و می توانستند در امور مملکتی و سیاسی داخل بشوند و ترقی کنند، یقیناً من راه ترقی خود را در روزیر شدن و پایمال کردن حقوق مردم و خوردن مال مسلمانان و فروختن وطن عزیز خود نمی دانستم؛ و یک راه صحیحی بایک نقشه محکمی برای ترقی خود انتخاب می کردم. هیچ وقت با مال مردم، خانه و پارک، اثاثیه، کالسکه، [و] اتومبیل نمی خریدم؛ بلکه بازحمت و خدمت تحصیل می کردم.

یقیناً، درین ساعت چهره ات متبسم شد و به این اظهار عقیده من خندیدی و گفستی: مردهای مملکت مآجر این راه، راه دیگری برای ترقی پیدا نکردند؛ شما که

یک نفر زن بی اطلاعی هستید، چگونه راه ترقی مشروع پیدا کرده اید؟
آیا معلم عزیز من! عقیده آزاد نیست؟
— چرا؟

پس، به دقت این کلمات و عباراتی را که می روم بنویسم مطالعه نمائید و آن وقت، اگر ایرادی دارید بگوئید. من مسلّم را [نه] ارتجاعی قرار می دادم، نه شخصی. بلکه، نوعی منتهای سعی را در توسعه تجارت داخل ایران می کردم: کارخانه دائر می کردم؛ نه مانند «کارخانه صابون پزی ربیع اف»؛ کارخانجاتی که رفع احتیاج داخل مملکت را از خارجه بکند. معادن خدادادی که به وفور در ایران است، کار کرده. معدن نفت بختیاری که سالی مبالغ گزاف نفع می دهد، امتیاز گرفته؛ و اگذار به انگلیس ها نکرده. اسباب تسهیل زراعت را فراهم کرده، چیزهای لازم او را تهیه کرده، راه مازندران را درست کرده، اسباب حمل ارزاق را مرتب کرده، زمین های بایر را، مانند «کالیفرنیا» به مردم داده و آبادی او را خواسته. قنات های زیاد حفر کرده؛ جنگل های دمی احداث نموده. رودخانه کرج را به شهر آورده، مردم را از ذلت و کثافت آب ها نجات می دادم. هم خود فایده عمده برده، بدون دزدی و وطن فروشی زندگانی آلوده می کردم؛ و هم مردم ازین خدمت و مجاهدت من فایده برده، راحت می شدند.

افسوس که زن های ایرانی از نوع انسان مجزا شده و جزو بهایم و وحوش هستند؛ و صبح تا شام، در یک محبس ناامیدانه زندگانی می کنند و دچار یک فشارهای سخت و بدبختی های ناگواری عمر می گذرانند. درحالتی که، از دور تماشا می کنند و می شنوند، [و] در روزنامه ها می خوانند که: زن های حقوق طلب، درارو پا چه قسم از خود دفاع کرده و حقوق خود را با چه جدیتی می طلبند. حق انتخاب می خواهند؛ حق رای در مجلس می خواهند؛ دخالت در امور سیاسی و مملکتی می خواهند. و به همین قسم موفق شده؛ در «آمریک»، به کلی حق آن ها اثبات شده و مجدانه مشغول کار هستند. در لندن و پاریس به همین قسم.

معلم من! خیلی میل دارم یک مسافرتی درارو پا بکنم و این خانم های حقوق طلب را ببینم، و به آنها بگویم: در وقتی که شما غرق سعادت و شرافت، از حقوق خود دفاع می کنید و فاتحانه به مقصود موفق شده اید، یک نظری به قطعه آسیا افکنده و تفحص کنید در خانه هایی که دیوارهایش سه ذرع یا پنج ذرع ارتفاع دارد و تمام منفذ این خانه منحصر به یک درب است، و آن هم به توسط دربان محفوظ است. در زیر یک زنجیر اسارت و یک فشار غیر قابل محکومیت، اغلیبی سرودست شکسته، بعضی ها رنگ های زرد پریده، برخی گرسنه [و] برهنه، قسمی در تمام شبانروز منتظر و گریه کننده. و باز می گفتم: این ها هم زن هستند؛ این ها هم

انسان هستند؛ این ها هم قابل همه نوع احترام و ستایش هستند. ببینید که زندگانی این ها چه قسم می گذرد.

و باز می گفتم: زندگانی زن های ایران از دو چیز ترکیب شده: یکی سیاه و دیگری سفید. در موقع بیرون آمدن و گردش کردن، هیاکل موحش سیاه عزا؛ و در موقع مرگ، کفن های سفید. و من که یکی از همین زن های بدبخت هستم، آن کفن سفید را ترجیح به آن هیکل موحش عزا داده، و همیشه پوشش آن ملبوس را انکار دارم؛ زیرا که در مقابل این زندگانی تاریک، روز سفید ماست. و همیشه، در گوشه ی بیت الاحزان خود، خود را به همان روز تسلی داده؛ مانند یک معشوقه عزیزی، بایک سعادت خیلی گرانبهایی او را تمنا و آرزو می نمائیم.

در استبداد صغیر، «باعه آنوف» که یکی از ارامنه قفقاز بود و جزو مجاهدین و آزادیخواهان ایران بود، از چند نفر خانم های ایرانی و یکی دوسه نفر از خانواده سلطنتی به توسط کاغذ سؤال کرده بود؛ یکی هم به من نوشته بود، که سواد او را در اینجا به شما می نویسم:

«از پرنسس محترمه ایرانی خواهشمندم، سؤالات ذیل را جواب بدهند:

۱- معنی مشروطه چیست؟

۲- استبداد بهتر است یا مشروطه؟

۳- راه ترقی ایران چیست؟

۴- تکلیف زن های ایرانی کدام است؟»

من به او جواب نوشتم: «معنی مشروطه عمل کردن به شرایط آزادی و ترقی یک ملتی، بدون غرض و خیانت.

«تکلیف هر ملت ترقیخواهی، استرداد حقوق اوست. حقوق خود را به چه قسم می توانند مسترد دارند؟ در موقعی که مملکت مشروطه و در تحت یک «رگلمان» صحیحی باشد. ترقی از چه تولید می شود؟ از قانون. قانون در چه موقعی اجرا می شود؟ در موقعی که این استبداد برچیده شود. پس، ازین روی مشروطه بهتر از استبداد است.

«۳- صرف نظر از غرض های شخصی و آنتریک های خانه خراب کن و جلب نفع، دائر کردن کارخانجات، ساختن راه ها، تسهیل عمل زراعت و فلاحیت، حضر معادن، تصحیح بودجه مملکتی، مرتب کردن امور مالیه، قطع حقوق مردمان بیکار بدون استحقاق، اجازه باز کردن روی زن ها و کمک و معاونت آن ها بالشرکه بامردها.

«۴- تکلیف زنهای ایرانی: استرداد حقوق خود مانند زنهای اروپایی؛ تربیت اطفال؛ کمک کردن بامردها مانند زن های اروپایی؛ پاکی و عفت؛ وطن

دوستی؛ خدمت به نوع؛ طرد کردن تنبلی و خانه نشینی؛ برداشتن نقاب.»

ازمن توضیح خواسته بود: «باز کردن روی زن ها چه ارتباطی با ترقی مملکت دارد؟»

به او جواب نوشتم: «یک نفر مزدور ایرانی، روزی دو قران مزد می گیرد؛ مادرش، خواهرش، خواهرزاده اش، عیالش، [و] دخترش را باید خرج بدهد. دو قران را که ما پنج قسمت بکنیم، نفری هفت شاهی در بیست و چهار ساعت می شود. با این هفت شاهی، یک نفر انسان چه قسم هم پوشد، هم بنوشد، هم اندوخته کند؟ این می شود که احتیاج، اخلاق آنها را خراب می کند و برای تحصیل آسایش و رفاه خود، به هر شناعتی تن داده، هر کار زشتی را اقدام می کند. حال، اگر روی زن ها باز بود، البته این پنج نفر زن [و] بچه ناچار تحصیل کرده بودند؛ و پس از تحصیل، هر پنج نفر پنج خدمت قبول می کردند: در مغازه ها، در کافه ها، در دکان ها، در مدرسه ها، در ادارات. و آن وقت، هر نفری روزی دو قران عایدی داشته؛ شش نفر باروزی دوازده قران عایدی، هم خوب می پوشید و هم خوب می نوشید و هم اخلاق [و] عادات خود را عوض نمی کرد، و هم وجدان و شرافت و عفت و ناموس فامیل [و] وطن خود را محفوظ می داشت؛ و هم، یک اتحاد معنوی روحانی در میان این جمع بود، که از اتحاد بسی فایده های بزرگ می شود برد. و همین قسم، درجه اعیان؛ این آقا، این امیر یا این وزیر، حقوقش منتها درجه گزاف باشد، ماهی سیصد تومان است. درآمد املاک و مداخل شخصیش هم که خیلی عالی باشد، درین مملکت فقیر، ناچار بیشتر از ماهی هفت صد تومان نیست. این می شود؛ ماهی هزار تومان.

«این آقا عیال گرفته است یک نفر زن اجنبی شناسی را. آن زن هم به یک آقا یا یک وزیر شوهر کرده است. این آقا حرمخانه می خواهد؛ آقا باشی می خواهد؛ قاپوچی می خواهد؛ آبدارخانه می خواهد؛ قهوه خانه می خواهد؛ صندوقخانه می خواهد؛ کالسکه خانه [و] طویله می خواهد؛ فراش، نوکر، کالسکه چی می خواهد. «این خانم، کلفت می خواهد؛ خانه شاگرد می خواهد؛ آوازخوان می خواهد؛ ساز زن می خواهد؛ پیشخدمت می خواهد؛ لباس اطلس دوخت فرنگ می خواهد؛ سروهمسر همه چیز دارد؛ مهمانی می کند؛ شب بخیر می گیرد؛ حمام ده می گیرد؛ دایه می خواهد.

«باز این آقای بیچاره که بازنش از روزاول بی محبت و مغایر بوده است، چون یک عشق یا محبتی صمیمانه به او نداشته، فقط دختر فلان سردار یا شاه را برای پنجاه هزار تومان ارث یاده هزار تومان جهیز گرفته است، برای فرار ازین زندگانی مکروه، باغ بیرون می خواهد؛ مترس می خواهد؛ محرم می خواهد؛ نوکر مخصوص می خواهد؛ صندوق صندوق مشروبات، بار بار ماکولات در آن باغ موجود می خواهد.

از آن طرف، خانم بیچاره هم که شوهرش را البته دوست ندارد، پنج شش نفرزن میشدی، حاجی، فاطمه سلطان می خواهد که صحبت کند، تنها نماند. گاهی هم به صوابدید همان خانم باجی ها، یک مقداری گزاف پول برای پیشرفت، مصرف سفیدبختی و زبان بندی آقا برای محله جهودها می خواهد.

درمواقعی که آقادر به منزل بیاید، خانم بی حوصله شده، ظرف ها [و] اثاثیه منزل را هم می شکند. هم دق دلی درآورده، هم در زندان خودش شنیده بجز صدای خانم باجی یا شاه باجی. با این همه ترتیبات و این لازمات، آیا ماهی هزار تومان کفاف این آقا یا سلطنته یا دوله یا مالک رامی کند؟ نه! ناچار است دزدی کند؛ مردم را ذلیل کند؛ مملکت را بفروشد؛ وطن را خراب کند؛ نصف شب، بسته های اسکناس را از فلان محل قبول کند. عاقبت هم، این زندگانی منتج نتیجه نشده، بایک رسوایی ظاهری و یک لکه های باطنی ممزوج شده، در بین راه می ماند.

«حال، اگر زنهاروی باز کرده باشند و مانند تمام مردمان متمدن گره، زن و شوهر همدیگر را دیده بخواهند و به طور عشق آن اتحاد ابدی را در حضور معبود خود ببندند، و تا آخر عمر در یک استراحت معنوی روحانی زندگانی کنند، بهتر نیست؟ یا مثل تمام اعیان و اشراف زاده [های] اروپا، بودن حرمسرای و کلفت و نوکر زیادی و خرج ها زائد تعبدی زندگانی کنند، با افتخارتر نیست؟ این زن و شوهری که عشق انتخاب کرده، این دومونس که قلب ضامن پاکی و عفت و شریک آن ها شده آیا سزاوار تحسین و تمجید نیست؟ چرا!

«خرابی مملکت و بداخلاقی و بی عصمتی و عدم پیشرفت تمام کارها حجاب زن است. در ایران، همیشه عده مرد به واسطه تلفات کمتر از زن است. در مملکتی که دوثلث او بیکار در خانه بمانند، البته یک ثلث دیگرش تاسی توانند باید اسباب آسایش و خورد [و] خوراک [و] پوشاک دوثلث دیگر را فراهم کنند. ناچار، به امورات مملکتی و ترقی وطن نمی توانند پرداخت. حال، اگر این دوثلث معنا بایکدیگر مشغول کار بودند، البته دو برابر بهتر مملکت ترقی کرده، صاحب ثروت می شدند.»

در مسافرت تبریز، در تمام عرض راه و دهات، زن و مرد را بایکدیگر بدون حجاب مشغول کار می دیدم. در تمام یک ده، یک نفر یا یک بیکار دیده نمی شد. یک نفر مستخدم من خواستم در راه برای خود بگیرم؛ هیچ یک از این دهاقین راضی نشدند و زندگانی آزاد صحرائی خود را نفروخته تمام این دهاقین و وزارعین، مردمان با شرف و افتخاری هستند. یک نفر زن فاحشه در تمام دهات وجود ندارد؛ زیرا که زن و شوهر تا مقابله بیکدیگر ثروت نداشته باشند، همدیگر را نمی گیرند. و پس از آن هم چون روی ایشان باز است، همدیگر را خودشان انتخاب می کنند. و بعد از عروسی

هم، بالمشارکه، در تمام روز و شب با هم مشغول زراعت و رعیتی هستند.

پاسبان و نگاهبان زن، شوهرش است. مصاحب و مونس شوهر، زن است. هیچ وقت این دوروح شریف از یکدیگر غفلت نکرده، جز خود نمی بینند. تمام آن محبت ها و صمیمیت ها و سادگی زندگی زندگانی را در باره یکدیگر مصرف می کنند، و همیشه خوشبخت و شاد کام زندگانی می کنند، و اولاد [و] اعقاب با شرف و افتخار از خود به یادگار می گذارند. صد هزار برابر، اخلاق دهاقین و صحرائشینان بهتر از اخلاق مردمان شهر است. و این نیست مگر، از عدم احتیاج و بی آلاشی و یک اتحاد روحانی صمیمی، که به واسطه اجتماع و عدم خیالات فاسد غیر مشروع است. هزارها مفاسد اخلاقیه از همین روی بستن زن ها درین مملکت نشر داده شده است.

آه معلم من! چرا شما که مرد تحصیل کرده هستید و خوب معایب [و] مفاسد حجاب را می فهمید، دست زن ها و اقوام [و] عشایر خود را نمی گیرید و با خود بیرون نمی آورید؟ تا کی شما باید حمایل و نوکر، یا به عبارت عالی تر: آقا و مالک این بیچاره ها باشید؟ آنچه البته به جایی نرسد، فریاد است! یقیناً، با هزار دلیل عقلی که من ضرر حجاب را بر شما ثابت کردم، باز چون ایرانی و بد اخلاق هستید، و همیشه هم شما متوجه چیزهای سطحی بوده و عمیق فکر نکرده اید، خواهید گفت: چون فلانی خوشگل است یا از خانه نشینی متأذی است یا میل دارد آزاد گردش کند، این ها را برخلاف عقاید عامه نوشته. شاید در قلب لعن و نفرین هم بکنید و بگوئید: چه پیشنهاد های غیر مشروع به زن ها می کند.

اما معلم عزیز من! به شما قول میدهم: در یک چنین روزی که نوع خود را آزاد و وطن عزیزم را رو به ترقی دیدم، خود را در آن میدان آزادی قربانی کنم و خون خود را در زیر اقدام همجنسان حقوق طلب آزاد بخواه خود نثار نمایم.

نقیه حواشی از صفحه ۴۹... اسلام و زن

۳۰ — مطهری، مسئله حجاب، ص ۲۴۴ — ۲۴۳.

۳۱ — رجوع کنید به رودلسون، محمد، ص ۲۳۲؛ رابرتسن اسمیت، همان کتاب، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ مونتگمری وات، تفکر سیاسی اسلام، (به زبان انگلیسی)، ادینبرگ، ۱۹۶۸، ص ۷.

۳۲ — رابرتسن اسمیت، همان کتاب، ص ۲۹۲.

۳۳ — همان کتاب، ص ۲۹۴-۲۹۲.

۳۴ — همان کتاب، ۱۲۲-۱۲۱.

هدف از کرونولوژی «نیمه دیگر» جمع آوری مرتب اخباری است که از پس از بهمن ۱۳۵۷ مستقیماً مربوط به وضع زن در ایران می شود. در چند شماره نخست به سالهای اولیه می پردازیم و از آن پس امیدواریم تمام اخبار مابین انتشار دوشماره را در هر شماره ارائه کنیم. تنظیم کرونولوژی این شماره از آذر طبری است.

کرونولوژی

«نیمه دیگر»

۲۰ اسفند ۱۳۵۷

تظاهرات زنان در محوطه وزارت امور خارجه.

امیر انتظام، معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت، نظر دولت را درباره حجاب چنین اعلام داشت: «بدیهی است که نخست وزیر و خانواده ایشان از قدیم طرفدار و مشوق و مقید به حجاب در حد معقول و عملی و صحیح اسلامی آن بوده اند ولی ایشان و همه آقایان وزراء معتقد و عامل به آیه کریمه «لا اکراه فی الدین» نیز می باشند و دستور احیاء برای خانمها صادر نمی فرمایند.

اعلام صریح در روز قبل آیت الله العظمی خمینی که احدی حق تعرض و مزاحمت خانم ها را ندارد مویده عمل دولت بر عدم الزام خانم های کارمند و مراجعین به ادارات می باشد.

البته نمایشگری و عریانی و جلفی مساله دیگری است که مسلماً در ایران بعد از انقلاب اسلامی و در دولت های اسلامی نمی تواند جواز و پذیرش داشته باشد.»

۲۱ اسفند ۱۳۵۷

اجتماع وسیع زنان در دانشگاه تهران. پس از مصاحبه بازرگان برخی از گروههای زنان تظاهرات و راه پیمایی به طرف میدان آزادی را که قبلاً برای این روز تدارک دیده شده بود منتفی اعلام داشتند. با این حال قریب به بیست هزار نفر

در این اجتماع و راه پیمایی شرکت کردند. به علت حملات متعدد و فزاینده مخالفین سخنرانیهایی که برای میدان آزادی در پایان راه پیمایی برنامه ریزی شده بود انجام نگرفت. بخشی از تظاهر کنندگان نیز برای اعتراض در مقابل ساختمان تلویزیون (جام جم) تجمع کردند.

۱۲ فروردین ۱۳۵۸ شاه حسینی اعلام کرد که مربی و داور و تمام گردانندگان تشکیلات ورزش زنان باید زن باشند و هیچ مردی راه به این تشکیلات نیابد. قبلاً نیز طرح تعیین نوع لباس زنان ورزشکار و زنانه مردانه کردن تمام ورزشها پیشنهاد شده بود.

۲۰ فروردین ۱۳۵۸ وزارت دادگستری از صدور ابلاغ قضایی زنان کارآموز قضایی خودداری کرد. لاهیجی، سخنگوی جمعیت ایرانی دفاع از حقوق بشر، نامه زیر را به وزیر دادگستری ارسال داشت:

جناب آقای دکتر مبشری وزیر محترم دادگستری
 خانم های کارآموز قضائی وزارت دادگستری به این جمعیت شکایت آورده اند که با وجود اتمام دوره کارآموزی و انجام مراسم تحلیف و اعلام مراتب آمادگی خود برای خدمت و علیرغم صدور ابلاغ قضائی برای آقایان هم دوره آنان آن وزارت از صدور ابلاغ قضائی خانم های کارآموز خودداری کرده و توصیه نموده اند که به کار اداری مشغول شوند! از آنجا که کارآموزان یاد شده در استخدام وزارت دادگستری هستند و پس از ختم کارآموزی و موفقیت در امتحان و انجام مراسم تحلیف صلاحیت تصدی مقام قضا را دارا می باشند و جنابعالی هم یکی از پایه گزاران جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر هستید و راضی نمی شوید که حقوق مکتسب افراد ضایع شود انتظار دارد دستور مقتضی به منظور صدور احکام قضائی خانم های کارآموز صادر فرمائید.
 با تقدیم احترام عبدالکریم لاهیجی، سخنگوی جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر.

۲۷ فروردین ۱۳۵۸ اجتماع زنان حقوقدان در تالار اجتماعات وزارت دادگستری در اعتراض به عدم صدور احکام قضایی برای کارآموزان قضایی زن. در پایان این اجتماع طی قطعنامه ای خواستههای گردهمایی اعلام شد:

۱- از آنجا که زنان نیمی از نیروی جامعه هستند و در گذشته پیوسته در وضعی نامناسب قرار داشته اند باید به آنان فرصت برابری داده شود، که در تمامی زمینه ها و شئون اجتماعی و سیاسی، اقتصادی با مردان برابر بوده و هرگونه قانون و مقرراتی که بر مبنای تبعیض قرار گرفته است بیدرنگ ملغی گردد.

۲- برخورداری از حق آزادی انتخاب شغل با توجه به اعلامیه حقوق بشر.

۳- ازدادگستری خواهانیم احکام قضایی زنان کارآموز را که حق مکتسبه آنان است در اسرع وقت صادر نمایند.

۴- از سازمانها و گروههای مترقی از فرد فرد صاحب نظران خواستاریم موضع و نظر خود را در مورد مسئله قضاوت زنان اعلام داشته و در رفع این مشکل گره گشا باشند.

در ضمن اعلام می داریم اگر تا تاریخ ۱۳۵۸/۲/۳ مقامات مسئول در مورد خواسته های فوق اقدام نمایند به مبارزات همه جانبه برای احقاق حق انسانی و حیثیت اجتماعی خویش ادامه خواهیم داد.

۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

مهدوی کنی اعلام کرد که چون طبق مقررات اسلامی حق طلاق با مرد است و قانون حمایت خانواده به امرآیت الله خمینی ملغی است، لذا طلاق از طرف زوج بلامانع است.

۲ اردیبهشت ۱۳۵۸

کانون زنان سازمان برنامه و بودجه بیانییه زیر را در حمایت از کارآموزان قضایی صادر کرد: «از آنجا که برخورداری از حق آزادی و برابری از انتخاب شغل از حقوق اولیه بشری و از آنجا که زنان میهن ما در مبارزه با استبداد و ارتجاع سهمی برابر با مردان داشته اند ما زنان کارمند سازمان برنامه و بودجه ضمن اعلام همبستگی با کارآموزان قضایی زن وزارت

دادگستری خواستار تضمین حقوق اساسی زنان و صدور هر چه سریع تر احکام قضائی کارآموزان مزبور می باشیم.»

۹ اردیبهشت ۱۳۵۸

گردهمایی زنان حقوقدان در دانشگاه تهران.

۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸

سن قانونی ازدواج دختران از ۱۸ سال به ۱۳ سال پائین آورده شد.

۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸

کانون کارکنان ترقیخواه بانک مرکزی ایران پشتیبانی خود را از مبارزه زنان کارآموز قضایی اعلام داشت: «در شرایطی که دولت ظاهراً اصل برابری حقوق زنان را در کلیه شئون اجتماعی پذیرفته، عملاً در به رسمیت شناختن حق آزادی و برابری زنان در انتخاب شغل که از بدیهی ترین حقوق اساسی بشر است تعلل می ورزد و هیچگونه دلیل مشخصی برای نقض آشکار حقوق زنان عنوان نمی سازد.

ما ضمن اعتراض به این عمل پشتیبانی قاطع خود را از مبارزات برحق زنان کارآموز قضایی اعلام می داریم و معتقدیم که زنان میهن ما شایستگی خود را برای احراز هر مسئولیتی، در طول مبارزات گذشته و اخیر بانثار خون خود به اثبات رسانده اند.

ما هرگونه تجاوز به حقوق اجتماعی زنان را محکوم می کنیم و آنرا پایمال کردن خون زنان شهیدی می دانیم که بچه به بغل در کنار همسران و فرزندان شان در خون غلتیدند.»

۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

طی بخشنامه ای از طرف آموزش و پرورش به آموزشگاههای آزاد (موسسات زبان، کلاسهای کنکور، ...) ابلاغ شد که از تشکیل کلاسهای مختلط خودداری کنند. در غیر این صورت امتیاز آموزشگاه لغو خواهد شد. بسیاری از مسئولین آموزشگاهها اظهار داشتند که این بخشنامه لااقل در کوتاه مدت به معنی حذف دختران از این کلاسها خواهد بود زیرا در هر آموزشگاه به تعداد کافی شاگرد دختر ثبت نام نمی کند تا کلاسهای جداگانه تشکیل دهند.

۱۲ خرداد ۱۳۵۸

وزارت آموزش و پرورش طی بخشنامه ای تحصیل زنان متاهل در مدارس روزانه دخترانه را ممنوع کرد.

۱۹ خرداد ۱۳۵۸

مراسم تحلیف قضایی بدون شرکت زنان کارآموز قضایی صورت گرفت. زنان کارآموز قضایی در ساختمان دادگستری بست نشین شدند و طی اطلاعیه ای اعلام داشتند: «شرکت ندادن زنان کارآموز قضایی در مراسم تحلیف اهانت به زنان جامعه و نادیده گرفتن مقام انسانی زن می باشد. اقداماتی که اصول انسانی و عدالت اجتماعی را زیر پا بگذارد نمی تواند مورد استناد قرار گیرد. ما این اقدامات را توهین به زنان مبارز کشورمان و مقدمه ای برای محدود کردن فعالیت اجتماعی زنان تلقی می کنیم.»

وزیر دادگستری گفت که به سبب مقتضیات اداری برای زنان کارآموز قضایی پستهای دادیاری و سرپرستی پیش بینی شده است.

۲۳ خرداد ۱۳۵۸

«شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن» نامه اعتراضی به نخست وزیر و وزیر آموزش و پرورش فرستاد و طی آن نسبت به «اخذ تصمیمات عجولانه و ناهماهنگ در مورد زنان» اعتراض کرد. متن نامه بدین قرار است:

طبق لایحه قانون مصوب ۱۳۵۸/۲/۱۱ قابلیت سنی ازدواج دوشیزگان به ۱۳ سال تقلیل داده شد و طبق بخشنامه مندرج در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۳۵۸/۳/۱۳ وزارت آموزش و پرورش، تحصیل زنان متاهل در مدارس روزانه ممنوع گردید. این دو تصمیم که هر کدام توسط مراجع بخصوصی گرفته شده است ظاهراً هیچگونه ربطی به یکدیگر نداشته و هر کدام نیز توجیه مخصوص بخود را دارد ولی جمع این دو تصمیم در واقع منجر به تحصیل نکردن گروهی از بانوان این مملکت خواهد شد. بانوانی نه از طبقه مرفه، بلکه از طبقه مستضعفین که یکی از هدف های اساسی انقلاب حفظ منافع آنانست، زیرا دخترانی که در سنین ۱۳ یا ۱۵ ازدواج می کنند و تعداد آنها با مقایسه با قبل خیلی بیشتر خواهد

بود، از تحصیل روزانه قانوناً محروم بوده و از تحصیل در کلاسهای شبانه عملاً نمی توانست استفاده کنند، زیرا امکان پذیر نیست که بعد از مراجعت زوج به خانه روجه به قصد تحصیل از خانه خارج شود، بخصوص که این قبیل دختران بعلت کمی سن شخصا نیز ارزشی چندانی برای تحصیل قائل نیستند و وقتی متوجه اشتباه خود می شوند که سن آنها بیشتر شده و گرفتاری هایشان بعلت وجود فرزندان متعدد که حاصل ازدواج دختران کم سن است روزافزون گردیده و زمان تحصیل گذشته است. در آن موقع است که می فهمند چه اشتباهی مرتکب شده اند زیرا وقت تحصیل گذشته است. در آن موقع است که می فهمند چه اشتباهی مرتکب شده اند زیرا مادرانی غیر صالح برای تربیت فرزندان شان و افرادی بدون تخصص برای جامعه هستند، جناب آقای نخست وزیر این قبیل بانوان که اکثراً هم از خانواده های کم درآمد هستند اگر با مرگ پیش رس شوهر، یا طلاق از جانب او روبرو شوند واقعا درمانده خواهند بود و باری بردوش دولت اضافه می نمایند.

باجلب توجه دولت موقت انقلاب اسلامی به مسئله فوق الذکر و لغو بخشنامه مورخ ۱۳۵۸/۳/۱۳ وزارت آموزش و پرورش و بطور کلی مسئله حقوق زنان، خواهان آن هستیم که از اتخاذ تصمیمات عجولانه و ناهماهنگ در مورد زنان خودداری گردد و قبل از اتخاذ تصمیم در مورد مسایل مربوط به زنان با اشخاصی که به دشواریهای سنتی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و حقوقی زنان کشور آگاه هستند، مشورت گردد.

۲۳ خرداد ۱۳۵۸

گروهی از زنان کارمند شرکت مخابرات نسبت به انحلال اداره رفاه و مهد کودک شرکت اعتراض کردند و ابراز داشتند که بسته شدن مهد کودک منجر به اخراج زنان کارمند خواهد شد. اسلامی وزیر پست و تلگراف اخراج کارمندان زن را تکذیب کرد.

۲۴ خرداد ۱۳۵۸ پس از گردهمایی گروههای مختلف زنان در دادگستری، به حمایت از زنان کارآموز قضایی، تحصن زنان کارآموز پایان یافت.

۳ تیر ۱۳۵۸ چهار زن به خاطر شنا در قسمت مردانه در یای نوشهر شلاق خوردند.

۱۷ تیر ۱۳۵۸ طرح زنانه - مردانه کردن در یای شهسوار به اجرا گذاشته شد.

۲۱ تیر ۱۳۵۸ سه زن به جرم ترویج فساد و فحشا اعدام شدند.

۱۸ مرداد ۱۳۵۸ صدر حاج سیدجوادی وزیر دادگستری اعلام داشت که از این پس بسیاری از امور، از جمله طلاق و اختلافات خانوادگی به دادگاههای شرع ارجاع خواهد شد. وی درباره قانون حمایت خانواده گفت که «قسمتی از این قانون برخلاف شرع مبین بود و... هر چند که دادگاههای خانواده هنوز منحل نشده اند ولی عملاً در مسائلی که برخلاف شرع باشد حکم صادر نمی کنند.» وی در مورد مسئله قضاوت گفت: «در اسلام منصب قضاوت و ولایت برای زنان ممنوع شده و احادیث نبوی نیز به این امر دلالت دارند.»

۳۱ مرداد ۱۳۵۸ زن حامله ای به نام نرگس جباری در بهشهر به جرم زنای محصنه اعدام شد. وی ۱۸ سال داشت.

۴ مهر ۱۳۵۸ گروهی از دختران هنرستان های صنعتی و فنی که به علت برچیده شدن مدارس مختلط قادر به ادامه تحصیل نیستند اعتراض کردند. اینان که هنرآموزان رشته های برق، راه و ساختمان، رنگرزی و... بودند گفتند «به ما پیشنهاد می کنند تغییر رشته بدهیم و در رشته هایی که مورد علاقه ما نیست به تحصیل بپردازیم. حتی به کسانی که حاضر به تغییر رشته شده اند

بامراجعه به نواحی اعلام شده گفته اند که وقت تغییر رشته گذشته است... چگونگی می توان صبر کرد و یکسال عمر تلف کرد.»

۴ مهر ۱۳۵۸

دانشکده الهیات مشهد طرح جداسازی کلاسهای دانشجویان را به اجرا گذاشت. گروهی از دانشجویان دختر و برخی از اساتید به این عمل اعتراض کردند.

۱۰ مهر ۱۳۵۸

لایحه پیشنهادی وزارت دادگستری درمورد قوانین خانواده به تایید هیئت دولت و تصویب شورای انقلاب رسید. طبق این لایحه دادگاههای مدنی خاص مسئول رسیدگی به این امور شدند. حق طلاق به مرد داده شد مگر آنکه درموقع عقد ازدواج زن و کالت طلاق را از شوهر شرط کند. تقلیل سن ازدواج زن از ۱۸ سال به ۱۳ سال تثبیت شد. از آنجا که به موجب این لایحه قانون مدنی سابق جایگزین قانون حمایت خانواده شد، محدودیتهایی، نظیر شرط اجازه شوهر درمورد اشتغال زن، تفویض حق حضانت اطفال به پدر و تعدد زوجات و متعه مجدداً قوت قانونی یافت.

۲ آبان ۱۳۵۸

جمعیت حقوقدانان ایران اعلام جرمی علیه مسببین اعدام نرگس جباری تسلیم وزیر دادگستری کرد.

۸ آبان ۱۳۵۸

تظاهرات زنان علیه قانون جدید خانواده. این تظاهرات مورد حمله شدید حزب اللهی ها قرار گرفت.

۱۲ آبان ۱۳۵۸

تحصن زنان در دادگستری برای اعتراض به قانون جدید خانواده و تشکیل دادگاههای مدنی خاص.

۱۲ آبان ۱۳۵۸

شورای هماهنگی در امور مربوط به حقوق زن در نامه سرگشاده ای به خمینی و گروهی از وکلای زن در نامه سرگشاده ای به وزیر دادگستری نسبت به قوانین جدید خانواده اعتراض

کردند.

۱۴ آبان ۱۳۵۸

مصبوبه هیئت وزیران مبنی بر انتقال زنان قاضی وزارت دادگستری به سایر وزارتخانه ها صادر شد.

۱۴ الی ۱۸ آبان ۱۳۵۸

هیئت چهار نفری نمایندگی از جانب «جامعه زنان انقلاب اسلامی» در کنفرانس ناحیه ای سازمان ملل در رابطه با «دهه سازمان ملل برای حقوق زن» شرکت کردند.

۲۴ آبان ۱۳۵۸

شهرنو از سوی دایره مبارزه با فساد تعطیل شد. یکی از زنان در طی اعتراض زنان این محله به قتل رسید.

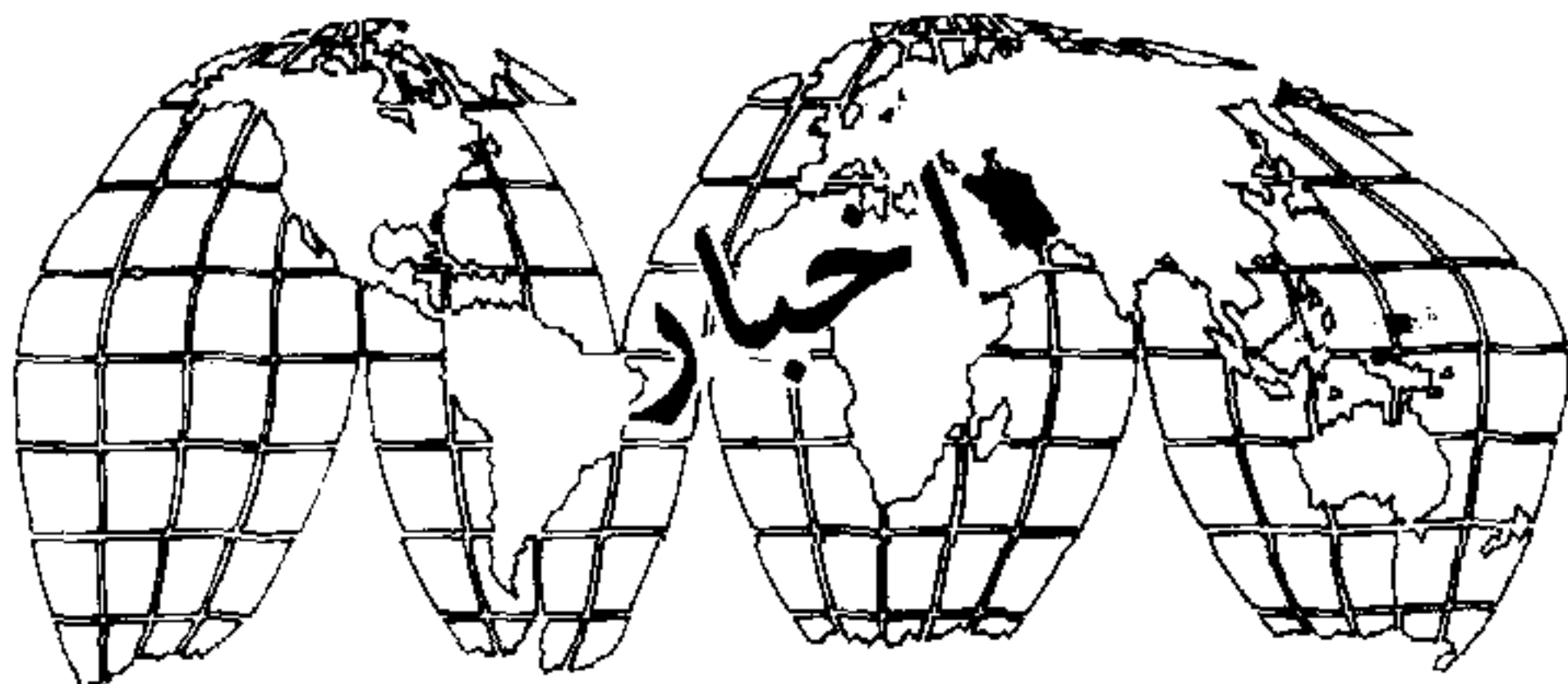
۲۵ آبان ۱۳۵۸

یک زن به اتهام دایر کردن فاحشه خانه در اهواز تیرباران شد.

بقیه از صفحه ۱۱۷... نقد کتاب

همبازی و مانوس بود، می شود - گرچه نگارنده به نوع رابطه ناصرالدین شاه با این پسر بچه اشاره ای نمی کند. در این میان بطالت و پوچی زندگی پردگیان حرم نیز قابل توجه است. این زنان زمان را با رفتن به میهمانی، عروسی، روضه خوانی و یا آرایش و تزیین خود برای جلب توجه سلطان سپری می کردند و در ضمن «تمام مذهبی و مفید به روزه و نماز بودند» (ص ۱۹).

و اما برگردیم به خود تاج السلطنه. رابطه تاج السلطنه با شوهر در همان زمان که نگارنده سخت تحت تاثیر ادبیات و معارف غرب بود به متارکه می کشد. قابل توجه است که او با وجود نارضایی از شوهر و نداشتن عشقی به او از این جدایی دلگیر است و آنرا دسیه دشمنان و اطرافیان می داند که توسط تحصیل او را «پاک از قید مذهب خلاص کرده، بعد با کمال آسانی از شوهر هم» جدا ساختند (ص ۱۰۹). متأسفانه بقیه این خاطرات هنوز به دست نیامده و مشکل است از دلایل دلنگی او از این جدایی درک دقیقی داشت، ولی در آنجایی که کتاب پایان می یابد خواننده حس می کند که آگاهی تاج السلطنه که منجر به جدایی او از شوهر می شود با خود تنهایی به همراه دارد و این تنهایی برای تاج السلطنه قیمت گرانی است که برای شناخت خود و دنیا می پردازد.



تهیه و تنظیم از: زهرا امیدوار

از آنجا که نیمه دیگری فصلنامه است و اخبارش هرچه هم تازه باشد باز برای عده ای تکراری خواهد بود تصمیم داشتیم بخش اخبار نشریه را نگهداریم تا تاریخ بخش کرونولوژی به زمان حال برسد. ولی حوادثی که در ایران می گذرد و سیاسی که همه روزه برای آزار هرچه بیشتر زنان به کار می رود، ما را بر آن داشت که اخبار را در جای مناسبش درج کنیم. حداکثر سعی خود را به کار خواهیم برد که از منابع قابل اعتماد برای ذکر خبر استفاده کنیم. امیدواریم خوانندگان نیمه دیگری از فرستادن اخبار موثق خود، ما را در این زمینه یاری کنند.

در تابستان امسال باز هم گروه های زنان در تهران مورد حمله وحشیانه پاسداران و گشت های مختلف امت حزب الله تحت عنوان «مبارزه با بی حجابی» قرار گرفته اند. از آغاز حکومت خمینی زنان همه ساله در بهار و تابستان که هوا گرم می شود قدری روسری خود را شل می کنند و لباس های بارنگ روشن تر می پوشند و همه ساله نیز همراه با آن با این تهدید حکومت رو برو می شوند که زنان «بی حجاب» یا «نیمه حجاب» سروکارشان با امت حزب الله خواهد بود. و واضح است که به دنبال این تهدید و اهانتها دولت عمه اگر خود را به خیابانها گسیل می دارد. گویا دولت هم دریافته است این بی حجابی یا نیمه حجابی فقط ظاهر قضیه است و خود ریشه در مخالف با نظام استبدادی و ضد بشری (علی الخصوص ضد زن) او دارد و از این رو از هر شیوه ای برای جلوگیری از بیان و گسترش مخالفتها استفاده می کند. برای حل این «معضل» اخیراً از گشت های جدیدی بنام «امر به معروف و نهی از منکر» استفاده می شود. دختران حزب الله در یک ماشین و پاسداران و کمیته چپی ها در ماشین دیگر، و همراه با آنها، گشت می زنند و دختران و پسران جوان و زنان را زیر نظر دارند.

و اما خبر از این قرار است که زنان در خیابانهای مختلف و در روزهای متفاوت در دسته

های دوتایی و یا سه تایی با روسریهایی که کمی عقب رفته حرکت می کنند (بیشتر در اطراف میدان توحید و خیابان تخت طاووس و پارک لاله (بلوار)) و در همین هنگام مورد هجوم و حمله پاسداران و کمیته چپی ها قرار می گیرند. «چند روزی است که مجدداً اوضاع ناچور است و به زنان خیلی سخت گرفته اند. من خودم و دوسه نفر دیگر روز پنجشنبه گذشته در پارک لاله شاهد بودیم که ناگهان عده ای موتور سوار وارد پارک شدند و ماشینهای کمیته نیز آنها را حمایت می کردند. من دیدم به زنی که فقط کمی موهای جلو سرش پیدا بود سنگ می انداختند و شعار مرگ بر بی حجاب می دادند. و دیدم ناگهان جایی شلوغ شد و چون خودم چادر بر سر نداشتم جلو نرفتم، فقط خانمی گفت که یک زن حامله را کتک زدند و شوهرش او را روی دست از در پارک بیرون برد. بیشتر مردم رنگ از رویشان پریده بود، وقتی از پارک بیرون آمدم، دیدم که عده ای پاسدار بدنبال عده ای از سر بازان می دوند. گویا بین آنها دعوا شده بود. البته وقت مصاحبه با این گروه آنها گفته اند که: «ما قبلاً خراب بوده ایم و حالا می خواهیم دیگران را ارشاد کنیم.» خلاصه امنیت شهر مابه دست یک عده فاحشه های آن دوره و او باش و اراذلی که از آنها حمایت می کنند افتاده است.» (از یک نامه)

در ساعت ۴ بعد از ظهر روز پنجشنبه، در میدان ولی عصر، ۳۰۰-۴۰۰ فالانتر که عده ای از آنها سوار بر موتور و عده ای نیز پیاده بودند به مردم حمله می کنند و در این میان علاوه بر مجروح و مضروب شدن تعداد زیادی از آنان چندین مغازه رانیز درهم می شکنند. یکی از شاهدان صحنه گزارش می دهد که چماق داران موی زنی را در همانجا کوتاه می کنند و دست زن دیگری را می شکنند. در زیا شهر نیز فردی که قصد فیلمبرداری از صحنه تهاجمات را داشته توسط چماق داران به شدت مضروب شده و دستگیر می گردد. کلیه ی این تهاجمات در معیت و با تأیید گشتی های ضد خلقی کمیته و سپاه انجام شده است. بهر حال روز شنبه وزارت کشور اطلاعیه ای در مورد غیرقانونی!! بودن تظاهرات چماق داران صادر می کند ولی با وجود این، در روزهای بعد نیز همچنان ادامه پیدا می کند. «(مجاهد، ۶۳/۵/۸)

این جریان چند روز ادامه پیدا می کند و در آخرین روز به شکل یک تظاهرات علیه بی حجابی رسمیت پیدا می کند. دلایل و شواهد نشان دهنده این است که این حمله ها و وحشی گری ها از قبل پیش بینی و برنامه ریزی شده است. خامنه ای، رئیس جمهور در ۶۳/۲/۱۲ به مناسبت ششمین سالگرد درگذشت مطهری در برابر جمعی از دانشجویان تربیت معلم دختران گفت: «دستهای مرموزی در حال فعالیتند که می خواهند عفت، عصمت و حجاب زنان را تدریجاً مخدوش گردانده، به وضع قبل از انقلاب برگردانند.» وی افزود که حکومت این حرکت را تحمل نخواهد کرد و از زنان و دختران حزب الهی خواست که اجازه ندهند حجاب از بین رفته و آبروی آنها را به خطر اندازد!!

خامنه ای در نماز جمعه تهران در تاریخ ۶۳/۲/۲۱ نیز زنان را در استفاده از پوشش اسلامی ملزم داشت ولی از مردم حزب الله خواست که شخصاً در این مورد اقدام نکنند و تخلفات را به

مقامات رسمی صلاحیت دار گزارش دهند. وی از مقامات قضائی و اجرایی نیز خواستار شد که در مورد این گونه تخلفات بانوان بسیار جدی باشند و مسئله را با جدیت رسیدگی کنند. خامنه ای مسئله فحشا و فساد را یک مسئله سیاسی خواند و اعلام کرد که «ضد انقلاب از این راه می خواهد به انقلاب اسلامی ضربه بزند»!

«خامنه ای» خیلستان کل کشور به خبرنگار اطلاعات در تاریخ ۶۲/۳/۲۶ گفت: «در تهران هم مقدمات فراهم شده که حرکتی را آغاز کنند. ولی حرکت اول نصیحت است که بنده معتقد هستم این مسئله بازده چشمگیری ندارد.»

«ناطق نوری جنایتکار پس از چند روز اطلاعیه ای صادر می کند و در یک مصاحبه ی مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی اعلام می کند که تظاهرات غیر قانونی بوده است!... وی ضمن اشاره به «ضرورت مبارزه با بی حجابی»، اعتراف می کند که از چندی قبل برای اجازه دادن به تظاهرات چماق داران تحت فشار بوده است. اما وزارت کشور بدلیل و یا بهانه ی اینکه فرد بخصوصی مسئولیت تظاهرات را بعهده نمی گرفته است و نتیجتاً تضمینی برای جلوگیری از سوء استفاده ی فرصت طلبان (?) وجود ندارد، از زیر بار مسئله شانه خالی می کند و اداره سیاسی وزارت کشور پاسخ چماق داران را به چند هفته آینده محاله می دهد. چماق داران نیز متقابلاً، خود را اقدام به راهپیمایی و تظاهرات می کنند و بالاخره در روز پنجشنبه ۲۸ تیرماه، با شعار «مرگ بر بی حجاب»، به خیابانها ریخته و به زنان حمله می کنند.» (مجاهد، ۶۳/۵/۸)

همچنین مریم بهروزی نماینده مجلس شورای اسلامی در مصاحبه با کیهان گفت: «حجاب نشانه ایمان زن مسلمان و آرم اعتقادی زن مسلمان در جامعه است و اگر زنان حجاب نداشته باشند باید تعزیر شوند. بنابراین وقتی بی حجاب ها تحت آزاری در جامعه قرار می گیرند و یا اهانت هایی به آنها می شود و بی حرمتی هایی به آنها روا می گردد می توان گفت حکم تعزیر در مورد بی حجابی به عمل آمده است.» وی سپس افزود: «مسئله تظاهرات ارزشش ماه قبل در مجلس مطرح بود و حتی برایش برنامه ریزی هم کرده بودیم.» وی ادامه می دهد:

«چند هفته پیش تعدادی از خواهران آمده بودند در مجلس، یکی از آنها به نمایندگی خواهران دیگر مرا خواست و در حالی که گریه می کرد گفت: «شهید دادیم، معلول دادیم، تحمل این وضع را نداریم و می خواهیم راه پیمائی کنیم. از وزارت کشور اجازه می خواهیم و از شما هم می خواهیم در راه پیمائی ما صحبت کنید. چرا در مجلس ساکت نشسته ای و حرف مارا به گوش مردم نمی رسانی و راجع به بی حجابی صحبت نمی کنی؟»... من آنجا قول دادم گفتم شما بروید وزارت کشور، من هم پیگیر خواهم بود. وقتی آنها برای اجازه به وزارت کشور رفتند؛ من هم با وزارت کشور تماس گرفتم که امکانات راهپیمائی مهیا شود و اجازه راهپیمایی داده شود. بعد هم با سازمان تبلیغات تماس گرفتم تا آنها کمکشان کنند تا

سودجوها و متخلفان از این حرکت سالم مسلمانان شهید داده حزب اله سوء استفاده نکنند و این حرکت صد درصد مردمی بود، تمام هم آهنگی ها ۴۸ ساعت قبل از راهپیمایی انجام شد و این خود مردم بودند که از ما خواستند.»

گزارش این تظاهرات یا درست تر بگوئیم این وحشی گری ها در شهرهای مختلف، به طور مفصل از برنامه اخبار سراسری رادیو و تلو یزیون ایران پخش شد.

طی حکمی از سوی خمینی هفت تن از روحانیون به عنوان هیئت مؤسس مکتب جدید التأسيس بانوان در شهر قم تعیین شدند. قسمتی از متن حکم به این شرح است: «از آنجا که بانوان محترم ایران در طول انقلاب ثابت نمودند که همدوش مردان می توانند حتی در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی خدمتهای ارزشمندی به اسلام و مسلمان نمایند و در ترتیب و تعلیم جامعه بزرگوار، بانوان پیشتاز باشند و اکنون به حمد الله و تعالی مؤسسه ای در شهر مقدس قم، شهر علم و جهاد، برای تعلیم و تربیت بانوان محترم در دست ساختمان است، امید است در رشد فکری و شکوفا شدن دانش اسلامی بانوان قدم مؤکدی باشد. لهذا، حضرات حجج الاسلام آقایان حاج شیخ علی مشکینی، موسوی اردبیلی، حاج شیخ احمد جنتی، حاج شیخ محمد فاضل، حاج شیخ محمد علی شرعی، شیخ محمدرضا توسلی و حاج شیخ حسن صانعی، دامت افاضاتهم، به عنوان هیئت مؤسس این مکتب خواهران تعیین نمودند تا برای تعیین هیئت مدیره و تنظیم اساسنامه و تعیین نام مکتب و سایر امور مؤسسه اقدامات مقتضی را بنمایند.» (رادیو ایران، ۶۳/۶/۲)

خبرهای پراکنده:

- ۱ - رژیم به دخترهای دانشجوی رشته های فنی فشار می آورد که تغییر رشته داده، به رشته هایی که به نظر آنها زنانه است وارد شوند.
- ۲ - کمکهای نقدی دولتی به کارمندان زن قطع شده است و به کارمندان مرد که زنهای متعدد دارند کمک نقدی بیشتری تعلق می گیرد.
- ۳ - در سال اول بعد از انقلاب زنان از برداشتن پول از حساب فرزندان خود منع شدند. اخیراً خبر رسیده حاکی از اینست که زنان حتی نمی توانند برای فرزندان خود حساب بانکی باز کنند یا آنها را بیمه پزشکی نمایند.
- ۴ - بنیاد ازدواج وابسته به بنیاد شهید به مردها پیشنهاد ازدواج با همسران شهدای جنگ رami دهد و یادآوری می کند که به مردانی که با همسر شهید یا فرزندان بیشتری ازدواج کنند مزایای بیشتری تعلق می گیرد.
- ۵ - گیهان، ۸ شهریور، چاپ لندن: «با اجرای مقررات تازه «پوشاک اسلامی» چادر ممنوع میشود و روسری مجاز در طی پنج سال جای چادر خانمها را می گیرد.»

در این بخش از نیمی دیگر گزارش‌های از فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان ایرانی خارج از کشور ربه اطلاع خوانندگانمان می‌رسانیم.

از کلمه زنان ایرانی می‌خواهیم که مارا در جریان فعالیتهای خود و یا گروه خود قرار دهند تا بتوانیم از این پس تصویر جامع‌تری از کمیت و کیفیت فعالیتهای جاری زنان منعکس کنیم. در این شماره، سه گزارش از گوته‌نگن، پاریس و لندن برایتان داریم. این گزارشها ربه همان شکلی که بر ایمان فرستاده اند چاپ می‌کنیم و طبیعتاً مسئولیت عقاید سیاسی انعکاس یافته در این گزارشها به عهده فرستندگان آنهاست.

فعالیت‌های زنان ایرانی



گزارش دهمین سمینار سراسری جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور
— ۷ و ۸ ژانویه ۱۹۸۴ — در گوته‌نگن در آلمان غربی.

۱ — ابتدا مختصری در معرفی جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور:

این جنبش از اوائل سال ۱۳۶۰ به دنبال اوج اختناق و سختگیریهای رژیم — به خصوص نسبت به زنان — در ایران و گسترش دامنه این سختگیریها به خارج از کشور شکل گرفت. در آن زمان حتی نمایندگیهای جمهوری اسلامی در خارج کشور مقررات عکس با حجاب اسلامی در گذرنامه را برای زنان به اجرا گذاشتند. بسیاری از زنان ایرانی در آلمان به این امر اعتراض کردند و بدان گردن نهادند، که در نتیجه با مشکلات زیادی مواجه شدند. در این شرایط بسیاری از زنان ضرورت یک سازمان مستقل زنان را جهت اتخاذ یک روش مشترک در برابر جو اختناق در داخل و سایه مرگبار این سیاست در خارج از کشور، و از جانب دیگر ضرورت

فراهم آوردن یک برنامه آلترناتیو مترقی برای بهبود وضع زنان در ایران آینده را بیش از پیش درک کردند. به موازات این حرکت در آلمان در نقاط دیگر اروپا، آمریکا و حتی در ایران همین فکر قوت می گرفت. جنبش مستقل زنان ایرانی در آلمان در دو سال گذشته مرکز ثقل کار خود را پرداختن به دیدگاههای مختلف در درون جنبش زنان قرار داده است، تا بلکه بتواند تشکلی را بنا کند که زنان مترقی از هر طبقه و قشری در آن بر سر یک عده خواستههای مشترک متحد شوند. با وجود مشکلات زیاد، تاکنون در این راه موفقیتهایی نیز داشته است.

۲ — این سمینار با گزارشی از شرایط زندگی و وضع زنان در ایران امروز شروع شد. بعد از آن گزارش فعالیتهای جنبش زنان ایرانی در شهرهای مختلف آلمان داده شد.

۳ — موضوع بحث فرهنگی سمینار در دنباله بحث سمینار قبل و در زمینه روسپیگری بود که طی آن واژه فحشا و فاحشگی، تاریخچه پیدایش فحشا و نقش مذهب در رواج آن و زمینه های اقتصادی و فرهنگی فحشاء در جامعه مورد بررسی قرار گرفتند.

به طور مختصر منشاء تاریخی پیدایش روسپیگری را در نزول مقام زن از تولید کنندگی و گردانندگی به مادر مقدس و همسر دانست. در فرهنگ های نیابتی قبل زنان به تنهایی و با کمک یکدیگر طبیعت را حاصلخیز می کردند و امور زمینی را می گردانند. همزمان با سنتی شدن رابطه مقدس بین دو جنس مختلف برای حفظ تعادل قدرتی که زنان از دست داده بودند فرهنگ حق مادری به وجود آمد که به زنان به عنوان مادر ارزش و پایگاهی می داد. تکامل رابطه مقدس بین زن و مرد و هم خوابگی آنها در معابد بنام الهه باروری مقدمه فروش بدن زنان به کشیشان و بزرگان قوم و ثروتمندان بود. اولین پایه های جاافتاده در فرهنگ جنسی خود را در لفظ «خودفروشی معبدی» بروز می دهد. حرمت، تقدس و انحصار زن به عنوان مادر و همسر پایه فاعل واقع شدن مرد در روابط جنسی و تعیین کنندگی او در تولید مثل می شود. بر این اساس این زن است که لذت جنسی می دهد و مورد معامله قرار می گیرد. به همین دلیل واژه فحشا و فاحشگی فقط به زن اطلاق می شود. این زن است که در رابطه جنسی عموماً احساس می کند که مورد تجاوز واقع شده است و به عکس این مرد است که از رابطه جنسی با زن لذت می برد و آنرا طلب می کند. در حالی که اگر در رابطه جنسی بین زن و مرد به طور برابر احساس لذت جنسی برای طرفین وجود داشته باشد چنین معامله یک جانبه ای منطقاً پیش نمی آید.

اخلاق اجتماعی و یژه فرهنگ تک همسری که امروز رواج دارد باعث انزوای زنانی می شود که به نوعی به روسپیگری کشیده می شوند و این عمل در همان مراحل اولیه تا سرحد ناپودی مطلق زنان را سقوط می دهد. در جامعه های امروزی این پروسه سریع و بیرحمانه تر طی می شود. به خصوص در کشورهای جهان شوم و به شدیدترین شکل آن در کشورهای نظیر ایران امروز ما شاهد سقوط و انزوای زنان و ناپودی آنها تحت عنوان روسپی و روسپیگری هستیم. تقریباً در همه تحلیلهایی که تا بحال در زمینه فحشا و ریشه های آن ارائه داده شده ریشه

فحشا عمدتاً اقتصادی توجیه شده است. با وجود اینکه فاحشگی امروزه انحصار به جوامع و اقشار اجتماعی فقیر ندارد. در حال حاضر فاحشگان غربی عموماً برای رسیدن به سطح درآمد بالاتر شغل روسپیگری را انتخاب می کنند. در کشورهای به اصطلاح سوسیالیستی امروز هم اگر نیاز مادی برای روسپی ها مطرح باشد مسلماً به شدت و حدت این نیاز در جامعه های فقیر جهان سوم نیست. مسلماً مسئله محدودیت روابط جنسی در چارچوب خانواده بورژوازی، تنوع طلبی انسان در برقراری روابط انسانی و عشقی جدید از یک طرف و از جانب دیگر ممنوعیت رابطه جنسی خارج از روابط مشروع زناشویی زمینه اولیه فرهنگ روسپیگری امروزی است. در کلیه جوامع متمدن و نیمه متمدن امروزی هرگونه محدودیت و ممنوعیتی در درجه اول در بیشتر موارد منحصر برای زنان است. مردان به نوعی می توانند توجیه اخلاقی متناسب با شرایط رایج باشند. در جامعه های صنعتی با توجه به ضعف شدن پایه های اخلاقی و مذهبی عمل روسپیگری به عنوان فروش نیروی جنسی (مانند فروش نیروی کار در رابطه کارگر و کارفرما) است. عموماً برای زنانی که تخصص شغلی بالایی ندارند بپناه بردن به زندگی روسپیگری می توانند از رفاه نسبتاً بهتری برخوردار باشند. اگرچه چنین شغلی برای زنان در این جوامع هم چندان مقبول نیست، اما در عین حال آنها از نظر تضمینات اجتماعی و بهداشت تحت حمایت مراکز رسمی اند. از این گذشته کمتر از طرف نگهبانان اخلاق مورد تجاوز قرار می گیرند. در حالیکه یک فاحشه جهان سومی نه تنها دیگر هیچ امیدی به بازگشت به «زندگی انسانی و شرافتمندانه» ندارد، بلکه اگر توسط مراکز رسمی و دولتی نابود نشود و بالاخره روزی یک «غیرتمند»! پیدا می شود که کمر همت به نابودی «این لکه ننگ» بیند!

مسلماً نقش نیاز اقتصادی در توسعه فحشا در کشورهای جهان سوم و جامعه های فقیر بسیار تعیین کننده است، اما این اخلاق و مذهب است که به کمک مردسالاری شتافته و فحشا را به شکل متداولش تقویت می کند. در هر صورت تعیین کننده فرم رابطه جنسی جامعه پدرسالار است و به قول سیمون دو بووار: «تنها فرق بین کسانی که خود را از طریق روسپیگری و کسانی که خود را از طریق ازدواج می فروشند در قیمت و طول قرارداد آنست.»

۴ - برنامه ریزی:

- تدوین بیانیه جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور

- تدارک جشن هشتم مارس ۸۴، روز جهانی زن، در فرانکفورت

تاریخ برگزاری این جشن روز شنبه ۱۰ مارس ۸۴ است.

برنامه پیش بینی شده:

- اجرای یک دیالوگ (درد دل دوزن در رابطه با شرایط کنونی زندگی زنان ایرانی)

- اجرای پانتومیم

- اجرای رقص و موسیقی ایرانی

- اجرای یک مونولوگ

— سمینار آینده: از آنجا که تعداد سمینارهای سراسری در سال زیاد و مدت هر سمینار کوتاه است پیشنهاد شد که تعداد سمینارها کمتر شده، مدت هر سمینار از دو روز به سه روز تغییر کند. به این شکل وقت بیشتری برای بررسی عمیق تر مسائل مورد بحث و در ضمن آشنایی با یکدیگر خواهد بود. سمینار آینده در شهر بخوم و موضوع آن دنباله بحث فحشا و به قرار زیر است:

- فحشا از نظر تاریخی در تکمیل بحث این سمینار.
- فحشا در ایران از دید روسپیانی که تا کنون با آنان مصاحبه صورت گرفته و از دید تحلیل گران ایرانی.
- مبارزه با فحشا در کشورهای آزاد شده مانند نیکاراگوا.
- فحشا در غرب (مصاحبه با روسپیان غربی)، ایده جنبش های زنان غربی راجع به فحشا.
- تذکره: ۱ — تاریخ و محل سمینار فوق هنوز دقیقاً تعیین نشده است.
- ۲ — جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور امیدوار است بحثهای فرهنگی فوق در زمینه «فحشا و زمینه های فرهنگی — اقتصادی آن» رابه زودی به شکل جزوه ای در اختیار همگان قراودهد.

گزارش کمیته موقت بزرگداشت برگزاری روز جهانی زن

کمیته موقت برگزاری بزرگداشت روز جهانی زن با انتشار بیانیه ای به تاریخ ۸۴/۲/۲۶ کار خود را آغاز کرد. در این بیانیه ضمن تشریح اهداف و برنامه ها، از همه علاقمندان دعوت شده بود که برای تحقق این اهداف و برنامه ها بکوشند و با مداخله فعال خود «کمیته...» را در انجام آنها یاری رسانند. بر همین اساس «کمیته...» نخستین نشست همگانی خود را با شرکت ۲۳ نفر از علاقه مندان که دعوت «کمیته...» را پذیرفته بودند برگزار کرد و پس از بحث و تبادل نظر درباره اهداف و برنامه های پیش بینی شده، به همراه شرکت فعال بخشی از این جمع و همکاری جنبی بخشی دیگر، فعالیتهای عملی و گسترده خود را آغاز کرد.

از همان آغاز، تماس با زنان فرانسوی، در دستور کار ما قرار گرفت و فعالانه دنبال شد. در نخستین نشستی که با شرکت اکثر تشکلهای زنان فرانسه و زنان مراکشی در فرانسه برای برگزاری روز جهانی زن برگزار شد، شرکت کردیم و کوشیدیم که در این روز، بر همبستگی بین المللی مبارزات زنان به طور اعم و دفاع از حقوق زنان ایران به طور اخص، تاکید بیشتری صورت گیرد، که از این جهت، حرکت ما موفقیت آمیز بود و به عنوان یکی از ۱۰ گروه امضاء کننده بیانیه و پوستر مشترک، در تظاهرات روز هشتم مارس شرکت کردیم. فعالیتهای انجام شده به ترتیب تاریخ برگزاری عبارتند از:

(۸ مارس میتینگ خیابانی)

در تظاهرات روز ۸ مارس، که در میدان سن ژرمن شهر پاریس، برگزار شد، برنامه های «کمیته...» به شرح زیر بود:

— پخش اعلامیه و پوستر و توزیع کارت پستالهای نقاشی و طراحی بر اساس شرایط زندگی زنان در ایران.

— اجرای یک نمایش خیابانی به مدت ۸ دقیقه. این نمایش که در چهار بخش جداگانه و در عین حال پیوسته، اجرا شد، جلوه هایی از اوضاع زنان در ایران را ارائه کرد. بخشهای دستگیری خیابانی به خاطر عدم رعایت حجاب اسلامی، شلاق، سنگسار و اعدام زنان حامله که در پی یکدیگر اجرا شدند، چنان تصویر زنده ای از ستم سفاکانه رژیم جمهوری اسلامی بر زنان را به نمایش گذاشتند که شعار عمومی تظاهرات پشتیبانی از حقوق زنان ایران و همبستگی با مبارزات آنها شد. در حین اجرای این نمایش که به شکل پانتومیم در برابر دیدگان حیرت زده و چهره خشمگین تظاهرکنندگان به صحنه می آمد، نواری نیز پخش می شد که اوضاع زنان در ایران را تشریح می کرد. تأثیر این نمایش کوتاه که با امکانات بسیار محدود تهیه و اجرا شد، بر تظاهرکنندگان چنان بود که یکصد خواهان تکرار آن بودند ولی به دلایل امنیتی اجرای دوباره آن میسر نشد.

(۱۰ مارس — جلسه بحث در خانه زنان پاریس)

در این برنامه که با شرکت تعداد بسیاری از زنان برگزار شد، به ترتیب نمایندگان زنان مراکش مقیم فرانسه، کمیته موقت برگزاری روز جهانی زن، زنان اریتره و زنان سیاهپوست آفریقا سخنرانان اصلی بودند. نماینده ما در این جلسه طی سخنرانی خود تحت عنوان «مبانی «قانونی» سرکوب زنان در جمهوری اسلامی ایران» تصویری از شرایط امروز زندگی زنان ایران را مورد بحث و بررسی قرار داد. همچنین، یکی از هواداران حزب کمونیست ایران، درباره شرایط زنان در ایران به طور اعم و مبارزات زنان در کردستان ایران، به طور انحصار سخن گفت.

(۱۰ مارس — نمایشگاه نقاشی، طراحی و عکس)

در روز دهم مارس نمایشگاهی نیز از آثار زنان هنرمند و مبارز ایرانی در خانه زنان پاریس برپا شد. در این آثار جلوه هایی از شرایط زندگی زنان در ایران و مبارزات آنها به تصویر کشیده شده بود که در این میان می توان به تابلوهای «آخرین دفاع»، «اعدام زن حامله»، «قتل عام»، «جنگ ایران و عراق»، «سنگسار» و... اشاره کرد.

(۱۶ مارس — جشن روز جهانی زن)

«کمیته موقت...» در جشن بزرگداشت روز جهانی زن که از سوی زنان کارگر کارخانه رنو برگزار شد شرکت کرد. در این برنامه نمایندگان زنان نیکاراگوئه، زنان اریتره، زنان مراکش، زنان سیاهپوست آفریقا و نماینده «کمیته موقت...» سخن گفتند. همچنین در کنار

برپایی نمایشگاهی از آثار نقاشی، طراحی و عکاسی زنان هنرمند و مبارز ایرانی در محل برگزاری جشن، «کمپته...» نمایش خیابانی خود را باردیگر به اجرا گذاشت.

پاریس — ۱۹۸۴/۴/۴

اطلاعیه بخش زنان در کانون ایرانیان لندن

بخش زنان کانون ایرانیان لندن آغاز فعالیت های خود را به اطلاع زنان ایرانی مقیم بریتانیا می رساند. این کانون با کمک مالی «شورای شهر لندن بزرگ» شروع به فعالیت کرده است. این بخش با آگاهی به مشکلات زنان به طور کلی و مشکلات زنان ایرانی در غرب آمادگی خود را برای هرگونه کمک به زنان ایرانی اعلام می دارد.

فراهم آوردن امکانات بهداشتی، تحصیلی و تسهیلات لازم برای تربیت و پرورش کودک و همچنین کمک به حل مشکلاتی از قبیل مشکل مسکن و بیکاری از جمله هدفهای قسمت خدمات بخش زنان می باشد.

کمک و راهنمایی فکری و عملی برای حل مشکلات خصوصی زنان از قبیل اختلافات زناشویی و خانوادگی، و مسائل مربوط به طلاق و جدائی از نمونه وظایف قسمت مشاوره بخش زنان است.

این بخش با گردآوری اخبار مربوط به فعالیتهای زنان در لندن و انتشار آنها در خبرنامه خود سعی دارد که زنان ایرانی ساکن لندن را هرچه بیشتر در تماس با این رویدادها قرار دهد و همچنین بریده ای از جراید مربوط به زنان نیز در هر شماره ضمیمه خبرنامه می باشد.

این بخش تاکنون توانسته است جزوه های «زنان و میگردن»، «بهداشت و ناراحتی های اندام جنسی زن»، «تنظیم خانواده» و «بیماریهای مقاربتی» را ترجمه و به طور رایگان در اختیار زنان ایرانی قرار دهد.

آدرس: 465A Green Lanes
London, N4
U.K.

nimeye-digar

BN NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

نیمه دیگر

از هیان آنچه برای ما رسیده:

در فاصله دوشماره «نیمه دیگر» کتابها، جزوات و نشریات زیر برای ما رسیده است. از همه کسانی که این نشریات و کتب را فرستاده اند ممنونیم و امیدواریم در آینده نیز مورد محبت نویسندگان و ناشرین قرار بگیریم. چاپ لیست نشریات رسیده به این معنا نیست که بعدا برخی از این کتابها و جزوات در بخش معرفی و نقد کتاب نخواهد آمد.

جراید دریافتی:

انقلاب و آزادی
ایران آزاد
ایران و جهان
جبهه
کردستان
ندای ایران
خبرنامه شورای ملی مقاومت

کتب و جزوات دریافتی:

۱- اصول (در باره مسئله مسافرت به ایران — بخش اول)

نوشته: شاپور رواسانی

نشانی:

S. Ravasani
2900 Oldenburg
Postfach 4108

۲ — قلم (نشریه هفتگی، شماره ۶)

نشانی: Postfach 450421
1000 Berlin 45
W. Germany

۳ — زن در جمهوری اسلامی اسفند ۱۳۵۹

نوشته: زنان آزادیخواه در برلن غربی
نشانی: ندارد

۴ — چرا مسئله زنان مهم است؟ بهمن ۱۳۶۰

نوشته: زنان آزادیخواه در برلن غربی
نشانی: ندارد

۵ — هفته اسفند، ارگان جنبش مستقل زنان ایرانی در خارج از کشور، اسفند ۱۳۶۰
نشانی: ندارد

۶ — جنبش زنان و مسئله حجاب

نوشته: کمیته زنان اتحادیه دانشجویان ایرانی شهر هانور، عضو کنفدراسیون
نشانی: VIS/CISNU

3000 Hannover
Postfach 6166

۷ — هیچکس نمی داند

نوشته: پروانه میلانی، برگزیده شعرهای ۱۳۵۳ — ۱۳۴۷، تهران، چاپ ۱۳۵۳

۸ — علم و جامعه، سال پنجم، شماره ۲۹، آبان ماه ۱۳۶۲
نشانی توزیع کننده:

Mazda Publishers
P. O. Box 136
Lexington, KY 40501

۹ — حیدرخان عموآوغلی، مقاله ای از علم و جامعه که به علت عدم چاپ در شماره اصلی جداگانه ارسال شده است.

۱۰ — Javady Alley

نوشته: Manny Shirazi

The Women's Press
124 Shoreditch High Street
London E1

نیمه دیگر

«این بیانیه را نخستین بار در تابستان گذشته منتشر کردیم و به همکاری و کمک دوستان و علاقه‌مندان از آن زمان تا به حال در سطح وسیعی پخش شده است. با این وصف، از آنجا که حاوی آرمان و اهداف عمومی نشریه است به‌جامی دانیم که از نظر اطلاع خوانندگان نشریه، در این شماره آن را تجدید چاپ کنیم.»

گذرت بر ظلمات است بجز خضره‌هی
که در این مرحله بسیار بود گمراهی

حافظ

دیری نیست که لزوم شناختن خود ما و طرح و بحث مسائل و پژه ما — یعنی این نیمه دیگر — رنگ و بوی جدی تر و عمیق تری گرفته است. ارزیابی تجربه چهار سال گذشته مویید این نیاز است. دیدیم که بر بریت حاکم با تکیه بر صبغه مذهبی خود ما را آماج اولین حملات ضد شهروندی خود قرار داد. پوشیدگی اندام را به پوشیدگی از انظار و پوشیدگی از کل حرکت جامعه تبدیل کرد و سودای برقراری نظام «اندرونی» را در اذهان کوردلان پروراند. و دیدیم که از همان اوان خیزش بخش بزرگی از زنان، از سر عبودیت، قدرت خود را به بر بریت تفویض کرد تا در پناه «ولایت» اینان، در این جهان، «بی ارتکاب معصیت» زندگی کند و در آن جهان نیمه غنیمتی از غرفه ای از بهشت بدست آورد.

در قلمرو تلاش برای رو یاروئی با این نامعقول ترین مخلوق تاریخ، ما از سویی شاهد نضج و گسترش مقاومت از جانب زنانی شدیم، که از سر بینش و سنجش، به خالص ترین نیازهای تاریخی زنان پاسخ گفتند؛ تظاهرات علیه حجاب اجباری، مقاومت زنان قاضی و کارآموزان دانشکده حقوق، مقاومت علیه قانون جدید خانواده، تشکلات صنفی زنان کارگر و کارمند و تشکیل گروههای سیاسی زنان از این دست بود.

از سوی دیگر، ما ناظر کنش های کل آگاه تر و متشکل تر جامعه نیز بودیم. دیدیم که تلاش آزادیخواهی زنان، از جانب بیشتر سازمانهای سیاسی به «تقنی» برای زنان «مرفه» تعبیر شد. بر این مبنا مدعیان «قیمومت» زن، این مساعی را «انحراف» از «مبارزه اصیل طبقاتی و ضد امپریالیستی» ارزیابی کردند. زنان را به مبارزات «مبهم تر» و «حیاتی تر» در جهت «مبارزه طبقاتی» و در چارچوب

تشکیلات و شمارهایی که خود از جانب زنان طرح کردند خواندند. چنین بود که سخن گفتن ازستم مضاعف و تلاش برای آزادی و برابری راتا امحاء جامعه طبقاتی معوق گذاردند—چنانکه گوئی انقلاب نیز وعده ای هزاره ای بود که به ظهورش جهانی را پر از عدل و داد کند.

ما همچنین شاهد چیرگی این نگرش در میان زنانی بودیم که به نحوی از انحاء درون اپوزیسیون بودند. دیدیم که این زنان بجای طرح مسئله زن در سازمانهای شان و تبدیل آن به مسئله مبرم روز پیروی از مشی سازمانها را انتخاب کردند و منفعل ماندند. در آن دورانی که، بخاطر درهم کوبیده شدن دستگاه قدرت قدیم و ضعف نسبی حاکمیت جدید، آزادیها هنوز یکسره سرکوب نشده بود، ما به مقتضای مورد، شاهد بحث، فراکسیون، انشعاب و انحلالهای گوناگون بر سر مسائل گوناگون جهانی، قاره ای و منطقه ای بودیم. معذالک دیدیم که مساله زن علیرغم حدت عملی آن، در میان زنان دارای تعلقات سازمانی، از حدت نظری شایسته برخوردار عقاید نیز برخوردار نشد و مسکوت ماند. ملاحظاتی نظیر پیروی از «اصول»، ترس از «ارتداد» و همچنین عدم اعتماد به خود و پذیرش سیستم ارزشی مرد سالاری، این بخش از مارا، باری، اگر به «جویندگان بهشت» مبدل نساخت، به «پویندگان رام راه رهایی» تبدیل کرد. آن اقلیت کوچک از ما هم که همواره مساله زن را به اعتبار درک عمیق مساله و به اعتبار لمس آنچه بر ما گذشته بود جزو اولین مشغله های خود می دانست بدلائیل گوناگون و عمدتا پراکنده گی نتوانست نقش قاطعی در جنبش زنان به عهده بگیرد.

اما این پایان کار نبود. آزمونی بود که گرچه «هزار بازی طرفه برانگیخت»، مارا به روی پاهایمان استوار کرد، قالب باورهایمان را گشود، سوالها برانگیخت و حرفها و حدیثها باقی گذاشت. اکنون در روزگاری که به سر میبریم، صرف حضور زن در پیغه هستی اجتماعی ایران خود بیان مقاومت است. در جامعه ای که تمام دستاوردهای مدنی آن به چارمیخ تحکم و نفی کشیده شده است حضور زن در محل کار، در خیابان، در مدرسه و در سفر نشان یقین به این باور است که نیمه دیگر تن به چارچوب تنگ جهالت نخواهد داد و نیز یقین به این باور است که باید ماند و مقاومت کرد. اما، این را نیز آموخته ایم که:

به کوی عشق منه بی دلیل راه قدم

که گم شد هر که در این ره به منزلی نرسید

چنین است که دفتری، هر چند کوچک، می گشاییم تا در اوراقش همدیگر

را بیابیم، به گفتگو بنشینیم، گذشته‌ها را تحلیل کنیم و دلیل راه آینده را بجوئیم اکنون ما با انبوهی از مباحث و واقعیات روبرو هستیم:

اینکه

به عنوان زن نگاهی ویژه بر تاریخ بیفکنیم و در پناه آن خود را در کلیت اجتماعی هر عصر و دوره ای ارزیابی و تبیین کنیم. اگر استبدادی که بعد از مشروطیت خود را مستقر کرد، به ما این امکان را نداد که جنبش و خواست های زنان کشورمان را در تداوم عملی و نظری آن مورد بررسی قرار دهیم، استبداد کنونی منکر راهی شده است که زنان ایران از «اندرونی» و «کفن سیاه» تا روزهای قیام پیموده بودند.

اینکه

به عنوان زن نگاهی ویژه بر فرهنگ کشورمان بیفکنیم. ما شاهد انکار حقوق حقه زنان توسط خود آنان و نیز شاهد امر به معروف و نهی از منکر مردان در قالب «یار و سری یا توسری» بوده ایم. دیدیم که فرهنگ مرد سالاری ریشه در عمق هویت مذهبی جامعه دارد. سبطره این پدیده بر فرهنگ جامعه ما چنان است که بانفی آن پاره بزرگی از هستی فرهنگی خود را انکار کرده ایم. بدین مناسبت شناختن اسلام چه در حیطه تفکر و ایدئولوژی و چه در حیطه زندگی روزمره، به عنوان یکی از عناصر غالب بر فرهنگ کشور ما از اهمیت ویژه ای برخوردار می شود.

اینکه

به عنوان زن نگاهی ویژه بر جریانات سیاسی کشورمان بیفکنیم. دیدیم که سنت مبارزات چپ از پیش با محظورات «اصولی» برای طرح مسئله زن روبرو بود. این محظورات، چه در حیطه نظری و چه در حیطه عمل، آن چنان مدهایی در مقابل جریانهای پیشروی جامعه ما ایجاد کرده است که تبدیل مسئله زن به مسئله سیاسی رادشوارو ناممکن می سازد. لیکن ما شاهد آنیم که مبارزات آزادیخواهانه زنان در ایران زمینه عینی اجتماعی یافته است. نه به این اعتبار که زن ایرانی ستم می بیند، چه به هر روی این ستم در طول قرون

واعصار جاری بوده است، بی آنکه امکان مبارزه وسیع علیه آن وجود داشته باشد. بل به این دلیل که در شرایط حاضر به علت وجود دولت اسلامی که میکوشد همه جوانب زندگی اجتماعی و فردی تک تک ما را تعیین کند مبارزه زنان از وزنه و یژه ای برخوردار شده است. آن قدر که میتواند در رهایی کل جامعه موثر افتد. به این مناسبت و براین اساس تبیین و ارزیابی شرایط موجود در ربط با مسئله زن حائز اهمیت خواهد بود.

اینکه

نهضت آزادیخواهی و برابری طلبی زنان در کشورهای مختلف جهان راه طولانی تاریخی را پیموده است. در پهنه مسائل ثور یک مباحث فراوانی طرح شده است و در زمینه مسائل عملی قدمهای بزرگی برداشته شده است. با توجه به سرشت مشترک مسائل و یژه زنان، البته، آشنائی با تجربیات زنان همه کشورها - به خصوص آنانی که بنابر مقتضیات تاریخی راهگشای این مبارزات بوده اند - برای ما ارزنده خواهد بود. معذالک، از پرداختن به تجربیات زنان کشورهایی که به مناسبتهای تاریخی، فرهنگی یا منطقه ای به ما نزدیکترند نیز غافل نخواهیم ماند. ما همچنین به این باوریم که شرایط زندگی زنان کشورهایی که در قرن معاصر از انقلابهای اجتماعی گذشته اند به دید انتقادی باید ارزیابی شوند.

در این راه بی تردید ما با محظورات فراوانی روبرو خواهیم بود. گهگاه حساسیت مسائل آن چنان است که پرداختن به آنها دشوار می نماید. لیکن نباید از دشواریها هراسید. باید به مسائلی نظیر جنسیت و مفاهیمی نظیر سرکوب زن در حیطه روابط با مرد، چه در قالب خانواده و چه در پهنه اجتماع، پرداخت. باید با روح انتقادی و برخورد بنیادی مسائل و یژه زنان را طرح کرد و از برخورد نظرات استقبال کرد. ما خود پیرو نظر واحدی نیستیم و برخورد عقاید را برای شناختن و مبارزه کردن ضروری می دانیم. تنها معیار ما، تنها تعهد مشترک ما، تعهد به دفاع از حقوق زن و مبارزه برای رهایی است. بازتاب این تعهد در صفحات دفتر، چه بصورت شعرو داستان، تحلیل و انتقاد، طرح و تصویر، بازگوئی تجربیات، مدیون آنانی خواهد بود که به قدم یا قلمی ما را یاری کنند.



برای اشتراک اندیشه و انقلاب با آدرس زیر تماس بگیرید

ANDISHEH VA ENGLAB
P.O. BOX 8348
ARLINGTON, VA 22208

بهای اشتراک :

شش شماره : ۱۵ دلار

نیمه دیگر

فصلنامه ای به همت زنان

ویژه مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی زنان

- ☐ مایلیم با قبول اشتراک سه شماره فصل نامه نیمه دیگر به انتشار آن یاری کنم.
- ☐ چک بهای اشتراک به نام **NIMEYE DIGAR** ضمیمه است.
- ☐ مبلغ ----- علاوه بر بهای اشتراک برای کمک به نشریه ضمیمه است.
- (لطفا نام و نشانی را با حروف بزرگ و خوانا بنویسید.)

Name _____

Address _____ Apt.# _____

City _____ State _____ Zip _____

بهای اشتراک سه شماره:

اروپا - فردی ۱۰ پوند، موسسات و دانشگاهها ۲۰ پوند

آمریکا و سایر کشورها (پست هوایی) فردی ۱۸ دلار، موسسات و دانشگاهها ۳۶ دلار

• بهای اشتراک با پست زمینی برای همه نقاط برابر با نرخ اروپا است.

نشانی پستی نیمه دیگر:

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

nimeye~digar

BM NASIM
LONDON WC1N 3XX
BRITAIN

Persian Language Feminist Quarterly

Volume 1, No.2, Autumn 1984.

In This Issue:

Nahid Yeganeh, The Women's Movement in Iran
Azar Tabari, The Rise of Islam and Its
Impact on Women

Zahra Omidvar, Interview with Hajjat
al-Islam Ganjei

Pashutan & Nasim Nargol, The Suffragette
Movement in England

and short stories, poems, reviews,
archive section, chronology.

Price: £3.00/\$6.00

Subscription rates for three issues:

Individual: Europe, £10.00, all other
places (airmail), \$18.00.

Institutions: Europe, £20.00, all
other places (airmail), \$36.00.

(Surface mail rates are the same as
those for Europe.)

Cheques should be made to Nimeye Digar.

All correspondence to BM NASIM

London WC1N 3XX
BRITAIN

